

شکوه حماسه عاشورا

در شعر

شاعران شیعه



سعید خومحمدی

چند و چون هر انسانی، به چند و چون دل اوست.^۱ مؤمن، به عزای حبیب خدا، چون نشیند که خداوند او را «أَشَدُّ حُبًّا» نسبت به خود خوانده است.^۲ مسلمان، بر حبیب خدا چون نگردد که اسلام فطری است^۳ و خود چیزی به جز محبوبهای خداوند نیست.^۴ یعنی که حبّ حبیبان خدا فطری است، پس گریه بر سوگ آنان نیز فطری است.^۵ از این روی، تعزیت او را پیش از اتفاق مصیبتش داشته اند و در دنیا نخستین سوگواری، حضرت آدم است و مرثیه خوان این تعزیت، حضرت جبرائیل و به همین ساند حضرت زکریا^۶ و... و رسول اکرم و امیرالمؤمنین و زهرا (ع)^۷. بر این مصیبت، آسمان و زمین خون می گیرند، جنّ و انس اشک می ریزند و فرشتگان نوحه می کنند.^۸ در این عرصه، شعر، رساترین زبان است در بیان فاجعه و کارسازترین وسیله است در تبلیغ واقعه. شعر تمام عیار، به جز لطافت خیال، استواری اندیشه را نیز با خود دارد. بدین جهت از سویی جذب

قلبها و دلها می شود و از دیگر سوی، جلب خردها می کند. و بدین سان، ایمان می آفریند و سپس عمل.^۹

در نگاهی به تاریخ، نخستین مرثیه سرا و مرثیه خوان سید شهیدان را داغدارترین از آن مصیبت؛ یعنی مادر پزرگوار مرضیه اش، حضرت فاطمه زهرا (س) می یابیم:

کربلاء یا کربلاء یا کربلاء کربلا لازلت کرباً وبلاء^{۱۰}

و سپس داغداران دیگر از اولاد معصوم آن حضرت، بشارت دهندگان، شوق انگیزان و صله پردازان مرثیه گویان.^{۱۱} و از شاعران و مرثیه سرایان، نخستین کس را عقبه بن عمرو العبسی^{۱۲} می بینیم و سپس کسانی چون ابن قته، عامر بن یزید، فضل بن عباس، دعبل خزاعی، جعفر بن عفان، سید حمیری و^{۱۳}

و گمان نمی رود شاعری شیعی بوده باشد که بر مصیبت سیدالشهدا (ع) شعر نسروده باشد، چرا که هر غیر شیعه صاحب اندک دلی نیز، بر او باید گریسته باشد، تا چه رسد به شیعه، دوستدار آل الله^{۱۴} و فرق و ناسانی مهم شاعران با دیگران در این است که آنان، بنابر توانایی شان در سرودن، نهفته های قلبی خود را می توانند کلمه کنند و به شعر بسرایند. پس چگونه ممکن است شاعری شیعی، شعری در رثای پزرگ ترین مصیبت دوست داشتنی ترین دوست خود و خدایش نسروده باشد؟

و بدین سان، ادبیات کربلا پدید آمد و در درازنای تاریخ، بارور شد و بالید و به اوج رسید، تا بدان جا که شعر شیعی به ادبیات طف^{۱۵}، آکنده و آذین بسته شده است. در میان مرثیه هایی که بر آن سوگ سروده شد، شاید مرثیه ای چون دوازده بند محتشم یافت نشود که این همه قبول عام یافته باشد، تا آن جا که ستونها و دیوارهای تکیه ها، حسینیه ها و مسجدها را با بندبند آن سیاه پوشند و

شاعران مرثیه گوی چیره دست بسیاری به استقبال از او، ترکیب بندها و شعرها و سوگ سرودها پسرانند.

شعر شیعی عاشورایی (حسینی) یکی از شاخه های پر بار ادب اسلامی است که بی گمان می توان آن را برگزیده ترین و اثرگذارترین شعر در نوع خود دانست. ویژگی مهم و اصلی شعر شیعی عاشورایی (حسینی) در تعهد نهفته است. شعری که دربردارنده پیامی الهی و انسانی و هماهنگ با فطرت سلیم بشری است. و شاعر در متن رویدادهای زمانه حضور داشته و هموست که به جانبداری از حق و حقیقت برمی خیزد و باطل و ناراستی را پست می شمارد و به کناری می افکند. ما در این مجال، با بررسی گهرگفته های پیامبر (ص) درباره شعر و کندوکاو فشرده در این قلمرو که: آیا پیامبر (ص) شعری سروده است یا خیر؟ به ویژگیها و محورهای شعر شیعی عاشورایی (حسینی) در آثار ادیبان و شاعران فارس و عرب زبان می پردازیم.

موضع گیری پیامبر در برابر شعر از زرفای دعوت اسلامی برخاسته است؛ چرا که پیامبر برای گسترش و ریشه دار کردن آیین اسلام در جانشان، از هر زمینه فراهم آمده ای بهره می جست. پیامبر شایسته می دانست که شاعران مسلمان، به یافه پردازی های کافران پاسخ دهند و از اسلامیان به دفاع برخیزند. ناگفته نماند که این رویارویی؛ یعنی پاسخ گویی شاعرانه باید به گونه ای می بود که با آموزه های اسلام ناسازگار نباشد. شاعران با توجه بدین دیدگاه ارزشی پیامبر، تلاش داشتند از حد و حدود آموزه های اسلامی خارج نشوند و ارزشها را، بی کم و کاست، پاس دارند.

پیامبر اکرم، به شعر شاعران گوش می سپرد و سرایندگان اشعار را پاداش می داد.^{۱۵}

آن حضرت از حسان بن ثابت می خواست تا سروده های انبازآرندگان را

پاسخ گوید و بدو می فرمود:

«بتأذ که روح القدس با تو مست.»^{۱۶}

شاعران روزگار پیامبر، بدون هیچ گونه گزافه سرایی، از آیین اسلام، به دفاع پرداختند و پیام آور آسمانی آن را ستودند. گاهی نیز پیامبر با شاعران به گفت و گو می نشست و درباره مفاد و معنای سروده ها و چامه ها، با شاعران سخن می گفت. در این میان نابغه جعدی در مدح و ستایش از پیامبر، چامه ای سرود که در محضر او خواند:

«ما از بزرگی سر به آسمان ساییدیم؛ ولی امید بزرگی برتری داریم.»

پیامبر سروده او را پسندید و بدو فرمود:

«ای ابولیل، این برتری چه خواهد بود؟»

نابغه گفت: «بهشتی که به واسطه تو فرادست آورم، ای رسول خدا.

حضرت فرمود: همین گونه است، ان شاء الله.

او به سرودن ادامه داد و پیامبر در حق او فرمود: «نیکو سرودی که دهانت

به سلامت باد.»

گفته اند: او بیش از صد سال زیست و حتی یک دندان او آسیب ندید.

کعب بن زهیر پیامبر را هجو کرده بود و پیامبر، خون او را تبه دانست.

پس از این رویداد، کعب، یاران پیامبران را شفیع قرار داد و به محضر

حضرت بار یافت و با سرودن چامه ای بدو پناه برد. او در چامه ای که در

محضر پیامبر عرضه داشت گفت:

«به درستی که پیامبر نوری است که از درخشش آن بهره مند

می شویم و هم او شمشیر آخته خداوند است.»

پیامبر به پاداش سرودن این قصیده او را بخشود و «برد» خود را، به پاداش

بدو بخشید.

بدین ترتیب می بینیم که پیامبر شعر را آمیخته با حکمت و زیبایی دانسته است و آن دسته از سروده هایی که درونمایه اسلامی داشت می پسنیدید و آن را سلاخی برننده و کارآمد در برابر مشرکان می دانست.

این نگاه زیبا و دقیق پیامبر نسبت به شعر و سپاس از شاعران روشن خود، سبب ماندگاری شعر حکمی در اسلام شد، تا جایی که مسلمانان، برخلاف کشاکشها و درگیریهای فراوان از روایت اشعار دست برنداشته و از اعتبار و جایگاه آن نکاستند.

پیشینه حماسه عاشورا، با تاریخ تشیع آمیخت و چهره ای نو، به آن داد. بی گمان، پایداری عاشورا از زبان ماندگاری شیعه، وامدار آن شد. دهها قیام در تپش آن احساس، پدید آمد و تاریخ تشیع میلیونها شیعی، با آن واقعه کام گشودند و یا نفس بستند.

این نوشته را از دکتر ابراهیم حسن، می توان به صدق نزدیک یافت که:

«تشیع پس از رویداد عاشورا با خون شیعه آمیخت و در ژرفای جانهایشان جوشش زد و اعتقادی راسخ در درون شان، پدید آورد.^{۱۷}»

همچنین باید از این سخن فیلیپ حتّی، یاد کرد:

«خاستگاه و سرچشمه حرکت های شیعی در دهم محرم هستی یافت.^{۱۸}»

این بررسیها، از سرچشمه های تاب بر خور دارند و بر شالوده های بی گزند، استوارند. قیام عاشورا، صورت و سیرت شیعه را دگرگون کرد و به آن بار و پشتوانه مهرورزانه و حماسی داد و تشیع، به نهضت، پرخاش، دژم بر ستم پیشگان و قیام علیه بیداد، دگر گردید. در پرتو آن قیام، رخنه ای در جبهه به هم پیوسته و یک پارچه دشمن اموی پدید آمد و نخستین گسستها و گسلها را در برج و باروی آنان به وجود آورد. نكوهش یزید از ابن زیاد،^{۱۹} برخورد های خانوادگی، پرخاش و درشت سخن گفتن زنان و مادران خاندان اموی با

شوهران و فرزندان شان^{۲۱} و ... نمونه هایی از این گسستها بشمارند. در پشیمانی، افسوس و دریغ، خروش، خرده گیری شماری از سپاهیان ابن زیاد و همراهان و یاری کنندگان ابن سعد، گزارشهایی در کتابهای تاریخی آمده است. نخستین زمزمه های خروش و خرده گیری در آغازین روزهای حادثه، شنیده شد. از سوی صحابه و تابعان، کارکرد امویان، زشت، ناروا و ناپسند قلمداد شد. ^{۲۲} مردم کوفه^{۲۳} و شام^{۲۴} و دیه ها و قریه های بین راه، در سوگ واقعه سهیم شدند. در کوفه، با خروش عبدالله بن عقیف، قیامی نه چندان گسترده، اما هشداردهنده رخ داد.^{۲۵} و در مدینه، شیون و ناله، شهر را فراگرفت.^{۲۶} در این میان، اهل بیت حسین، سازماندان خروشا و پرخاشها بودند. خطبه های آنان، شعله های اخگرهای خشم مردم بود که در کوی و برزن و در سینه فردا فرد انسانهای دل سوخته شعله می کشید و می سوزاند. خطابه های امام سجاد،^{۲۷} زینب کبرا^{۲۸} و ... اثری شگرف در جاودانگی رویداد غم بار عاشورا داشتند.

تاریخ نگاران نگاهشته اند:

«بعد از هر خطبه ای، مردم با گریه و نوحه، به مویه و زاری

می پرداختند و زنان، موهاشان را پریشان می کردند ...»^{۲۹}

این حرکتها، شورها و پرخاشها، مویه ها و گریه ها، بنیاد کاخ اموی را از هم گسست و امویان را به واپس نشینی واداشت و قیام به ظاهر شکست خورده، هر روز، بیش از روز پیش، چهره پیروز خود را از افق تیره و تاریک می نمایاند. کاروان اهل بیت، به زودی برتری و برجستگی و درخشندگی خود را به نمایش گذاشت.

این هیمنه و شکوه شگرف کاروان عزیزان حسین (ع) سبب شد، دستگاه ستم، اجازه اقامه عزا به اهل بیت در شام بدهد و زمینه بازگشت محترمانه کاروان کربلایان را از شام به مدینه بدهد که در آن شب تیره پیروزی بزرگی

بود. اما رویداد غم‌انگیز عاشورا در پردهٔ این تزییرها، نماند. واقعه، گذازنده‌تر از آن بود که عذر و مدافعه، آن را به فراموشی سپرد. اهل بیت پیامبر (ص) در سوگواری ماندند و آتش در خانه‌هایشان، فروخته نشد و رنگ سیاه ماتم، از آنان رخت برنست. ^{۳۰} مادران و زنان سوگوار واقعه عاشورا، اندوه حادثه را در دل‌های گذازان خود نگه داشتند. رباب، همسر حسین بن علی (ع) یک سال در بیابان و بدون خانه و سقف زیست، تا یاد و خاطرهٔ پیکر بی‌پناه همسرش را در دل‌ها جاودانه سازد. ^{۳۱}

سوگ ام‌البنین، اختگری بود بر جان دشمنان سنگدل خاندان هاشمی و توفانی همیشه توفند در جان آنان. ^{۳۲} این مویه‌ها و گریه، این ندبه‌ها و ناله‌ها، ترسیم بدیع از روایت کربلا بود. آنان که این واقعه را ندیده بودند، در این نمودارها، آن رخداد حزن‌انگیز را به اندوه عبرت و دریغ نشستند و در خاطر و باورشان، نشاندند.

نهضت‌هایی چون توأبین، مردم مدینه، مختار و ... از شعله عاشورا، پرتو گرفتند و در ترکیب خون و پیام آن، مجال حضور یافتند. در نهضت توأبین، شراره بلند آن نمایان بود.

قیام‌کنندگان، در کنار مزار حسینی، چندان گریستند که گفته شد: بیش از آن روز، در کنار آن مزار گریه‌ای چنین، دیده نشد. ^{۳۳} آنان خوانابهٔ دل را از دیدگان بیرون ریخته و غم ماندن و در کنار حسین (ع) نبودن را، با توبه‌ای خونین جبران کردند. آنان در خون خویش خضاب کردند و با جان خود، وداع کردند و در صحنهٔ جهاد، شعار «یا ثارات الحسین» را با خروش می‌سرودند. ^{۳۴} گرچه آن نهضت، در خون تپید، اما بار مهرورزانه و حماسی قیام عاشورا را یادآور شد و در وجدان امت شیعی، به یادگار نهاد و این اثری کم‌بها نبود.

با این خروش‌ها، شاخهٔ سفیانی باند اموی، زمینه دوام نیافت. فرزندی

شعر شیعی عاشورایی (حسینی) یکی از شاخه‌های پرکار ادب اسلامی است که بی‌گمان می‌توان آن را برگزیده‌ترین و اثرگذارترین شعر در نوع خود دانست.



ویژگی مهم و اصلی شعر شیعی عاشورایی (حسینی) در تعهد نهفته است. شعری که دربردارنده پیامی الهی و انسانی و هماهنگ با فطرت سلیم بشری است. و شاعر در متن رویدادهای زمانه حضور داشته و هموست که به جانبداری از حق و حقیقت برمی‌خیزد و باطل و ناراستی را پست می‌شمارد و به کناری می‌افکند.

یزید، از کردار نیاکان، بی‌زاری جست و واقعه عاشورا را شرمساری خاندان خویش دانست^{۳۵} اما حادثه عاشورا از نهضت علیه یک شاخه و یا یک نظام حکومتی، خارج شده بود. عاشورا از قالبها و ظاهرها، گذر کرده و در لایه‌های درونی فرهنگ دینی، ره یافته بود. کریلا و شهادت، دو واژه هم‌آوا شدند. یاد عاشورا، تب و تاب شهادت را می‌آفرید.

در قیامهایی که به فروپاشی امویان انجامید، رگه‌های آثار قیام عاشورا، پدیدار بود:

در جنبش زید و فرزند او، پرتوافشانی خون رنگ آفتاب حسینی رخ نمود.
در قیام خراسانیان، که به خلافت عباسیان انجامید، فراخوانی به چشمه همیشه جوشان، در قلبها شور می‌آفرید. و یاد غربت، بی‌کسی و گرفتار آمدن حسین و یاران در چنگ دشمن بی‌رحم و سنگدل و خون‌آشام، مهرها و احساسها را می‌انگیخت.

به نوشته امیر علی:

«واژه اهل بیت، سحر و افسونی را می‌ماند که دل گروه‌های

گونگون مردم را گرد آورد و آنان را در لوای پرچم سیاه (رایت

قیام) قرار داد.^{۳۶}

حکومت جدید (خلافت عباسی) به آن وفادار نماند. هنوز چندی نگذشته بود که عاشورا و پادشاهی در دو جبهه رویارو قرار گرفتند. خلفای عباسی، دست خویش به ویران کردن مزار حسینی آلودند و زائران را از زیارت آن مزار شریف بازداشتند.^{۳۷} کار زشت پیشینیان را دنبال کردند. کربلا و عاشورا، جبهه ناسازگار با آنان بود، رنگ سیاه و سبز نمی شناخت، با باطن و هویت حکومتها، کار داشت. بی رونقی مزار، از رونق آن نمی کاست. ناب ترین و زیباترین نمایه های عشق و شیفتگی را در این تاریخ، ستم کشیدگان و رنج دیدگان شیعی به یادگار نهادند. در این روزگار بود که کربلا، حج اصغر شد و در عرفات آن صحرای بی نام و نشان، مرد و زن در جو بیم و هراس، در احرام خونین بودند. در روزگار عباسیان، نهضت های گوناگون از قیام عاشورا، فرا گرفتند. در قیام ابوالسرایا، در زمان خلافت مأمون، این اثرپذیری و الگوگیری نمایان بود. گفته اند:

«او با سپاه به کربلا آمد و در جوار مزار امام جای گرفت و از

اهل بیت و ستمهای رفته بر آنان، سخن گفت.^{۳۸}»

این نمونه، نشانه ای از آن بود که مزار امام، میقات قیام بود.^{۳۹} قدرت مندان ستم پیشه، آن را به کینه گرفتند و با عاشورا و سنت آن، ناسازگاری نشان دادند.

در دوره افول قدرت عباسی و طلوع آل بویه، سوگواری، مرثیه سرایی، عزاداری و روشن گری زوایای عاشورا، دوباره به گونه آشکار از سر گرفته شد و باب گردید.^{۴۰} در دوران فاطمیان نیز، بزرگداشت عاشورا مرسوم شد.^{۴۱}

در هر دو قلمرو، این رسم پایدار نماند. با فروپاشی آل بویه و دستیابی سلجوقیان به قدرت، رسم پیشین، که همانا بی مهری به عاشورا باشد، دوباره باب شد و در منطقه مصر، با سرنگونی فاطمیان به دست ایوبیان، آن رسم و سنت

برچیده شد. اما در این دوره ها، زمینه و مجال گسترش سنت عاشورا فراهم آمد که بایستی این دوره ها را، دوره هایی مبارک و خجسته برای رخشانی، پابندگی و بالندگی عاشورا دانست. این مجالها، دوره رسمی شدن سنت عاشورا نیست. آن را نبایستی با این زاویه دید، متهم و محکوم کرد. عناصر عاشورا و کربلا و شهادت، نیازمند آن بودند که در دوره های آرام، جذب نیرو کنند و برگستره باورها، بیفزایند و روان نسل جدید جهان اسلام را از خمودی و پژمردگی به در آرند. نسلی که در دوره خردگرایی و اوج تمدن اسلامی می زیست و کم و بیش از پیشینه تلخ تاریخ خلافت، بی خبر بود و یا کم می دانست. در دوره آل بویه و فاطمیان، گشایشی پدید آمد که زمینه این آگهی رسانی، ممکن شد. آن نسل، کم و بیش دریافتند که در گذشته تاریخ، چه رویداده است و آن پیشینه، چگونه به حال پیوند می خورد و هویتی مستقل و جدید را می طلبد.

این سخن، در دوره های پسین نیز صادق است. صفویان، در پرداخت به قالب مهرورزانه و غم بار عاشورا، تلاش کردند. اینان، هرچند آن را در بُعد حماسی، میدان ندادند و نیروراندند، اما این دوره گشایش، زمینه ای شد که جان سکنا گزین در این مرز و بوم، با نام و یاد و تربت و بوی حسینی، درهم آمیزد و جانی دوباره بگیرد. و چنین شد که حسین و عاشورا، در میان گروهی اندک شمار همواره در تبعید و رنج، نماند، بلکه بسیار بسیار مردمان را دربر گرفت و بسیاری از خیزشها و تلاشها از میان نسل تازه پیوسته به کاروان عاشوراییان، جوانه زد. این سخن، به معنای پاک انگاری صفویان نیست. آنان در سلسله پادشاهی می زیستند و آلوده به ستم و بیداد و گوناگون نامردمیها و نگاه شان به دین نگاه ابزاری بود و بس. اما نبایستی چشم از بهره هایی که از آن دوره گرفته شد، بست و شکوفایی شیعه را در آن عصر، نادیده انگاشت. تشیع، پس از یک دوره جنگ و گریز، در عصر صفویه، از پراکندگی به درآمد

و برای خود پایگاه تشکیل داد و این جایگاه و کانون، به باروری و گردآوری میراث هزار ساله شیعی انجامید.

نظری بر ادبیات ملتها، با مواد تاریخی می آمیزند و تاریخهای گوناگون، ادبیات و ادبیات و شعر، سبکهای ناسانی را می آفرینند. تاریخ، سکون و عشرت، خیال انگیزیهای لهوآلود را پدید می آورد. و واژه ها در بستر رخوت می غلطند و ... اما ادبیات (شعر) شیعی، از اقیانوس مهرورزیها و حماسه عاشورا، بهره ور می گردد و به آن وامدار می شود.

از ابتدای واقعه، شاعران شیعی، از رویداد عزت مندانه و غم انگیز عاشورا مدد گرفتند و گوهر خیال انگیزی را به آن رویداد مظلومانه، آمیخته و سرشک دیده را با خونهای پاک سرشتند و از شعر شیعی، سلاح برآن ساختند. تاریخ آغاز سرایش شعر عاشورایی، کم و بیش روشن است. می توان روز شهادت حسین بن علی (ع) و یارانش را تاریخ شروع مرثیه عاشورایی نامید. نخستین مرثیه سرایان، اهل بیت آن حضرت بوده اند. در همان روز عاشورا هنگام بازپسین بدرود سالار شهیدان، چند بند شعر از آن بزرگوار نقل شده است که خطاب به دخترش حضرت سکینه است و از جان سوزترین مرثیه ها به شمار می رود:

لاتحرقی قلبی بدمعک حسرتا مادام منی الروح فی جثمانی

فاذا قتلت فأنت أولى بالبکایا خیرة النسوان

سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی منک البکاء اذ الحمام دهان^{۴۲}

تا جان در بدن دارم، دلم را از اشک حسرت خویش مسوزان.

ای بهترین زنان، هنگامی که من کشته گردم، تو برای گریستن بر من سزاوارترینی.

به زودی بر مصیبت مرگ من گریه های طولانی در پیش داری.

* و از زینب کبری، مرثیه هایی در شهادت برادر و یاران وفادار او نقل شده است، از آن جمله:

على الطف السلام وساكنيه وروح الله فى تلك القباب
مضاجع فتية عبدوا فناموا هجوداً فى الفدافد والروابي
وصيرت القبور لهم قصورا مناخا ذات افنية رحاب^{۲۳}

درود بر ساکنان طف و بر روح خدا که در آن آرامگاه ها آسوده اند.
این آرامگاه جوانمردان شب زنده داری است که در دامن این دشت و تپه ها خدا را عبادت کردند.

این آرامگاه ها برای آنان کاخهای گسترده و جاویدان شده است.

* از دیگر مرثیه سرایان عاشورا، ام کلثوم، دختر علی بن ابیطالب است.
آن بانوی بزرگوار و صاحب منزلت، به زینب صغری نامبردار بود و با کنیه
ام کلثوم. او، همسر عون بن جعفر و یا محمد بن جعفر است. او پس از
بازگشت از سفر پر رنج و اندوه کربلا، چهار ماه و ده روز، بی حسین (ع) به
سر برد و آن گاه مرغ روحش، قفس تن را شکست و به ملکوت پرواز کرد:

قتلتم اخي ظلما فويل لامكم ستجزون ناراً حراً يتوقد
سفكتم دماء حرم الله سفكها وحرمها القرآن ثم محمد^{۲۴}

وای بر مادران شما که برادرم را به ستم شهید کردید، به زودی آتشی
برافروخته پاداشتان خواهد بود

خونهایی را ریختید که خدا و قرآن و سپس محمد (ص) ریختن آن ها
را حرام کرده اند.

* سکینه، دختر امام حسین (ع): او سیده زنان عصر خود بود و در عقل و
ادب و هوش و عفت، بر همه زنان برتری داشت. خانه او جایگاه علم،
ادب، فقه و حدیث بود. این بانوی بزرگ و عبدالله شیرخوار، که در کربلا



شهید شد، هردو فرزندان رباب همسر سالار شهیدان بودند. گویند نامش آمنه و لقبش سکینه بوده است. زمان تولد و وفات وی چندان روشن نیست. از مرثیه های عاشورایی اوست:

لَا تَعْذِلِيهِ فِهْمٌ قَاطِعٌ طَرِقَهُ فَمَعِينَهُ بِدَمِ مَوْعِ ذُرْفٍ غَدَقَهُ
 إِنَّ الْحَسِينَ غَدَاةَ الطُّفْلِ يَرْشُقُهُ رَبِّ الْمُنُونِ فَمَا أَنْ يَخْطِيءَ الْحَدَقَهُ
 بِكَفِّ شَرِّ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ نَسْلَ الْبَغَايَا وَجَيْشِ الْعَرَقِ الْفَسَقَهُ
 يَا أُمَّةَ السُّوءِ هَاتُوا مَا احْتِجَاجُكُمْ غَدَا وَجَلُّكُمْ بِالسَّيْفِ قَدْ صَفَقَهُ ٢٥

کسی را سرزنش مکن که راهش را گم کرده است؛ زیرا از چشمانش اشک فراوان می بارد.

در روز طف تیری به سوی امام حسین (ع) رها شد که خطا نمی کند و از حدقه چشم امام (سجاد) دور نمی شود
 این کار به دست کسانی انجام شد که بدترین مردم و حرامزاده و خارج از دین و فاسق بودند.

ای بدترین امت، دلیل هایتان را در رستاخیز بیاورید. شما برهانی ندارید؛ زیرا همه شما او را با شمشیرتان زدید.

* ام لقمان: دختر عقیل بن ابی طالب: هنگامی که بشیر خبر شهادت خونین کفنان کربلا را به مردم مدینه داد، زنان بنی هاشم از خانه ها بیرون آمدند و شیون آغازیدند و ام لقمان چنین به نوحه و ندبه پرداخت:

مَاذَا تَقُولُونَ إِنْ قَالَ إِلَهِي لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأَمَمِ
 بَعَثْتَنِي وَبِأَهْلِي بَعْدَ مُفْتَقِدِي مِنْهُمْ أَسَارًا وَمِنْهُمْ ضَرْجُوا بِدَمِ
 مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ إِنْ تَخْلِفُونِي بِسَوْءِ فِئَةِ ذِي رَحِمِي ٢٦

اگر پیامبر (ص) از شما پرسد که ای آخرین امت، شما چه کردید؟ چه می گوئید؟

و بعد از من با خانواده و دودمان من چگونه رفتار کردید؟ شماری اسیر شدند و بدن شماری به خون آغشته شد.

سزای نصایحی که به شما کردم، چنین نبود. نباید با وابستگان من چنین به بیداد رفتار می کردید.

* ام البنین، فاطمه بنت حزام بن خالد بن ربیع، برادر لبید، شاعر معروف، وی زنی با کمال و دانش و ادب بود و بسیار پارسا. قمر بنی هاشم و عبدالله و جعفر و عثمان بن علی، چشم و چراغ زندگی او بودند که در کربلا جاودانه شدند. این زن پارسا می گفت: فرزندانم و هر چه در زیر آسمانهاست، فدای حسین (ع) باد. وی مرثیه های جانگدازی سروده، که از آن جمله است:

لاتدعونی ویک ام البنین تذکرینی بلیوث العرین
کانت بنون لی أدعی بهم والیوم اصبححت ولأمن بنین
اربعة مثل نسور الرئی قد واصلوا الموت بقطع الوتین^{۴۷}
مرا أم البنین بخوانید؛ زیرا به یاد شیران پیشه خود می اقم.

روزی فرزندانم داشتم که مرا به نام آنان می خواندند ولی امروز ندارم چهار فرزند چون شاهبازهای شکاری داشتم که مرگ آنان فراسید و رگهای گردن شان را بریدند.

و از مرثیه های اوست:

یا من رأی العباس کرَّ علی جماهیر النقد
و وراه من ابتاه حیدر کل لیث ذی لبـد
أنبثت أن ابنی أصیب برأسه مـقطوع ید
ویلی علی شبلی أما ل برأسه ضرب العمد؟
لوکان سیفک فی ید یک لـمادنا منه أحد^{۴۸}

چه کسی عباس را دید که به گروه پست حمله می کرد

در آن هنگام که فرزندان حیدر در کارزار، چون شیران در پشت سر
وی بودند

شنیدم در هنگامی که دستش قطع شده بود، فرقتش مورد اصابت قرار
گرفته است

وای بر من، آیا بر فرق شیر شجاع من عمود فرود آمد و سر او را کج کرد؟
(پسرم) اگر شمشیر در دشت بود، کسی جرأت نداشت به تو نزدیک گردد.
* علی بن حسین (ع): ملقب به: زین العابدین، سجاد و ... در روز
عاشورا، بیست و سه سال داشته و شاهد آن سوگ بزرگ و جانگداز بوده
است. به چشم خویش دیده است که چسان مردان خدا گرد شمع ولایت
گردیدند و سر و دست فدا کردند و چگونه آن شمع محفل افروز در دشت
تاریک کربلا، به دست شب پرستان خاموش شد و دنیا در تاریکی فرو رفت،
افق رنگ خون گرفت، آسمان گریست و زمین نالید.
او، تابود، بر این سوگ گریست و با سوز دل مرثیه سرود، از آن جمله
سرود:

فلا غرو من قتل الحسين فشيخة ابوه علي كان خيرا و اكرما
فلا تفرحوا يا اهل كوفان بالذي اصاب حسيننا كان ذلك اعظما
قتيل بسط النهر روحى فداؤه جزاء الذى اراده نار جهنما^{۴۹}
در کشتن حسین (ع) جای شگفتی نیست، زیرا پدر بزرگوارش را که
از او برتر بود نیز شهید کردند.
ای مردم کوفه، بر حادثه ای که بر حسین (ع) گذشت، شادی نکنید،
زیرا آن ماتمی است بس بزرگ.
جانم فدای شهیدی که در ساحل رود به خاک افتاد و پاداش قاتل او
دوزخ است.

* ریاب، دختر امرؤ القیس بن عدی، همسر امام حسین (ع). وی با کمال و فضل ترین زنان بود و پس از شهادت آن حضرت، یک سال بزیست و در این یک سال، هرگز به زیر سقف نرفت و همواره بگریست. خواستگاران بسیار از اشراف داشت، لیک نپذیرفت و تن به ازدواج نداد.

سکینه فرزند همین بانوست. از سروده های اوست:

اِنَّ الذی کان نوراً یستضاء به فی کربلاء قتیل غیر مدفون

من للیتامی ومن للسائلین ومن یغنی ویأوی الیه کل مسکین^{۵۰}

همانا نوری که به همه جا پرتو می افکند، در کربلا شهید شد و بی دفن بر زمین ماند.

کسی که پناه یتیمان و نیازمندان بود و هر در مانده ای به او پناه می برد. افزون بر اهل بیت، نخستین کسی که سالار شهیدان و یارانش را مرثیه گفته است، به نقل ناسخ التواریخ و امالی شیخ طوسی، سلیمان قته از قبیله بنی سهم است. او سه روز پس از واقعه عاشورا بر مزار خونین کفنان عرصه نینوا گذشت و در سوگ آنان مرثیه سرود.

* از مرثیه های سوزناک اهل بیت که بگذریم شاعران فراوانی بودند که در رثای این حماسه بزرگ مرثیه سرودند این شاعران عرب زبان، سوگ سروده هایی سرودند که در نوع خود کم مانند است. از جمله آن شاعران، کمیت اسدی است. کمیت چکامه های زیبایی در احیای آن حماسه سرود و از آن، بارها در قصیده های خویش یاد کرد. در قصیده میمیه سروده است:

وقتیل بالطّف غو در عنه بین غوغاء امة و طغام^{۵۱}

و شهیدی به طف رها شده بود

میان گروهی فرومایه و نادان و او باش

او نقاب از چهره دشمنان حسین برداشت و آنان را افشا کرد و نشان داد که

چگونه سفلگان و بی هنران، مرکب هدفهای زورمداران شدند. پس از این سروده بود که امام سجاده (ع) فرمود:

«کمیت [ما از ادای پاداش تو ناتوانیم، خداوند به تو پاداش دهد.»

شاعران علاقه مند و شیدای اهل بیت، در هر مجال و هنگام، و هرگاه غم در دل شان خیمه می زد، به یاد حسین (ع) مرثیه می گفتند و می گریستند.

* ابوتمیمه، در گاه شهادت زید و مرثیه سرایی برای آن وجود شریف، یاد و نام حسین را در خاطره ها زنده می کند:

وَالنَّاسُ قَدْ أَمَنُوا وَأَلَّ مُحَمَّدٌ مِنْ بَيْنِ مَقْتُولٍ وَبَيْنِ مُشَرَّدٍ
مَا حُجَّةُ الْمَبْشَرِينَ بِقَتْلِهِ بِالْأَمْسِ أَوْ مَا عَذَرَ أَهْلَ الْمَسْجِدِ^{۵۲}

مردم در امنیت به سر برند و اهل بیت پیامبر

یا در خون پییده اند و یا آواره

عذر شادمانان دیروز شهادت او (زید)

و بهانه مسجدیان (در سکوت) چیست؟

* در روزگار امام صادق (ع) بهره وری از حماسه خونین عاشورا در شعر شیعی

نمایان تر شد و آن امام همام، به این مهم، توجه ویژه داشت. گفته اند: جعفر بن

عفان، به محضر امام آمد و حضرت صادق (ع) او را نزدیک خواند و فرمود:

ای جعفر به من گفته اند که تو برای حسین (ع) مرثیه می سرایی و نیک می سرایی؟

برای من، پاره ای از پندهایی را که سروده ای بخوان. جعفر بن عفان سرود:

لَيْكِ عَلَى الْإِسْلَامِ مِنْ كَانٍ بَاكِئاً فَقَدْ ضَيَّعْتَ أَحْكَامَهُ وَاسْتَحْلَتْ
غَدَاةَ حُسَيْنٍ لِلرِّمَاحِ حَدِيثَهُ وَقَدْ نَهَلْتَ مِنْهُ السَّيْفُ وَغَلَتْ
وَعُوْءُ فِي الصَّحْرَاءِ لِحِمَاً مَبْدُأً عَلَيْهِ عَتَاكُ الطَّيْرِ بَاتَتْ وَظَلَّتْ^{۵۳}

مزار و ارست که بگرید بر اسلام، هر گریانی

احکام الهی، تباہ و حرامهای او، حلال شده است.

بامدادان، حسین هدف نیزه‌های نوآموزان بود. شمشیرها از او

سیراب شد و بالا رفت

او رها شد در صحرا چون گوشت پراکنده که بر آن، مرغان شکاری

صبح و شام سپری کردند.

و هم چنین از آن امام (ع) نقل شده است که به عماره فرمود: درباره

حسین (ع) شعری بخوان. او می‌گوید:

«من شعری را خواندم و حضرت گریست. شعری دیگر را طلب

کرد و دوباره اشک ریخت و هم چنان من شعر خواندم و او گریه

کرد، تا نوای گریه را از تمام خانه شنیدم. ۵۴»

این رویداد نشان می‌دهد که چگونه امامان (ع) تلاش می‌ورزیدند که

عاشورا را در صحنه ادبیات و شعر شیعی، زنده نگاه دارند و از راه ذوق و

هنر، خون و عطر عاشورا به جانها پیفشانند و در آنها حیاتی دوباره بیافرینند.

* از چکامه سرایان آن دوره، سید حمیری است، شیرین سخن‌ترین و بی‌پاك‌ترین

شاعر شیعی که به امام صادق (ع) نزدیک بود و از جمله در خدمت آن بزرگوار چنین سرود:

أمرُّ على جدَّتِ الحسين فقل لا عظمه الزكيَّة

أعظم ما لازلّت من وطفاء ساكبة رويّة

وإذا مسرت بقبره فأطل به وقف المطيِّبه

وأبكي المظهر للمطهر والمطهرة النقيّة

كبكاء مَعُولَة أنت يوماً لواحدِها المنية ۵۵

به قبر حسین بگذر و به استخوانهای عطرآگین او بگو:

ای استخوانها! پیوسته از ابری سنگین و باران ریز سیراب باشید

چون به قبر او گذشتی، پس شتر خویش را مدتی در آن جا بایستان

و بر آن پیکر پاك، که زاده آن مرد پاك و بانوی پاك است، گریه كن.

چون گریه زن فرزند مرده‌ای که روزی، مرگ پر فرزند یگانه او درآمده است.
در پایان این قصیده بود که صدای گریه و ناله از خانه امام (ع) برخاست.
این همنوایی، نشان‌گر اثرگذاری شعر شیعی در جانتها بود و همراهی و
همدردی با چامه سرای سوخته دل و در ضمن، به شوق انگیزختن شاعرانی که
نیرو و توان، ذوق و هنر خویش را در خدمت حماسه عاشورا قرار می‌دادند و
در راه زنده نگه داشتن یاد و نام کسانی که در صحرای طف، عزت اسلامی را
پاس داشتند و افتخار آفریدند، شبان و روزان تلاش می‌ورزیدند.
* منصور نمری: از شاعران شیعی این دوره بود که رسا و دلنشین چامه
می‌سرود. از نمونه‌های فراوان شعری وی، شعری است که در رثای امام
حسین (ع) سروده است که چند بند آن را یادآور می‌شویم:

تقتل ذریه النبی ویر جون جنان الخلود للقاتل
ویلک یا قاتل الحسین لقد لؤت بحمل یتو بالحامل
ما الشک عندی فی کفر قاتله لکنی قد اشک فی الخاذل^{۵۶}

وای بر شما! نواده‌های پیامبر کشته می‌شود
آن‌گاه برای کشندگان شان بهشت جاویدان آرزو می‌کنند.
بدا به حال تو ای کشنده حسین!
بار گناهی که بدوش می‌کشی، گران و تحمل‌ناپذیر است.
من در کفر کشنده او شک ندارم

تردیدم در کفر آنان است که او را در صحنه نبرد، تنها گذاردند.
بدین سان شاعر شیعی، به اندیشه رواج یافته خرده می‌گیرد و آن را آماج
خندنگ شعر خود قرار می‌دهد. او، حکایت از جو فتنه‌آلود می‌کند که
کشندگان حسین و یاران او، در کارگاه تبلیغاتی حاکمان ستم، پاک جلوه داده
شده‌اند و ذهن و فکر ساده‌دلان را حاکمان پرمکر و حيله ربوده‌اند. در این
مقام، شعر شیعی است که نه تنها جبهه دشمنان حسین و آرمانهای بلند او را

درهم می گوید که جبهه گسترده سکوت را به چالش می کشد.

* دعبل، شاعر شهید شیعه، با این برداشتها، حادثه عاشورا را عنصر اصلی شعر حماسی می سازد و در قصیده تائیه اش می سراید:

مدارس آیات خلعت من تلاوة و منزل الوحي مقصر العرصات
افاطم لو خلعت الحسين مجدلاً و قدما عطفاناً بشطّ فرات
اذن للظمت الخدّ فاطم عنده واجريت دمع العين في الوجنات
افاطم قومي يا بنة الخير واندبي نجوم سماوات بارض فلاة
ديار رسول الله اصبحن بلفعاً و آل زياد تسكن الحجرات^{۵۷}

مدارس آیات الهی از تلاوت کننده خالی گشته اند

و جایگاه وحی الهی به دیار خشک و تهی دگر شده است

ای فاطمه! اگر با حسین بر زمین افتاده تنها شدی

در حالی که تشنه در کنار شطّ فرات بدرود گفت

در آن گاه ای فاطمه! بر چهره چنگ می زدی

و اشک دیده را بر گونه ها فرو می ریختی

ای فاطمه! ای دختر نیکی! بر خیز و گریه و ناله کن

ستارگان آسمان بر زمین

سرزمین رسول خدا کویرگون است

و آل زیاد در قصرهای سنگی سکونت گزیده اند.

شاعر شیعی در این بستر سوز و گداز، عاشقانه سرود. جاودانگی

جوشش خون حسینی را در بهارستان ادبیات (شعر) شیعی، نمایان ساخت و

شعر شیعی را، بیان سوز و درد نسل ستم کشیده برای دین قرار داد.

احمد امین نگاشته است:

«ادبیات شیعی، ادبیاتی مهرورزانه و با سوز و گداز است و آن را،

از ادبیات خوارج، که شعری حماسی است، جدا می داند.^{۵۸}

این نظر مورد تصدیق نیست، زیرا شعر شیعی، مهرورزی و حماسه را درهم آمیخته است. آن روزگار، سوگ و مرشک در خدمت نهضت قرار داشت. آن گاه که شاعران شیعی، از تباه شدن احکام الهی سخن می گفتند، آیا جز حماسه و خیزش می توان نام دیگر بر آن نهاد. آن زمان، که شاعر شیعی، سکوت اهل مسجد را، در گرفتاری اهل بیت پیامبر (ص) یاد می آورد، جز خروش خشم علیه حاکمان ستم، نامی دیگر داشت؟ آیا بیهوده بود که شاعری چون دعبل، چهل سال دار خویش را بر دوش می کشید؟

بنابراین، بایستی امتیاز شعر شیعی را از شعر معتزلی، که خردگرایانه بود، و شعر خوارج، که حماسی و برانگیزاننده بود، در درآمیختگی خرد و عشق و حماسه دانست. در این میان، عاشورا به مهرورزیها و انگیزه های قیام، میدان حضور داد و شعر شیعی را، سرشار از گوهرها و عنصرهای آن ساخت. از انگیزه هایی که سبب شد شاعران شیعی، در کانون توجه امامان و بزرگان دین قرار گیرند، اندیشه و فکری بود که شاعران در شعرشان بازتابانند و شور و نشوری بود که علیه دستگاه اموی و عباسی انگیزتند؛ یعنی آنان با نوشیدن از چشمه گوارای والای امامان، با حاکمان ستم پیشه به مبارزه پرداختند و شعرشان رنگی از مدح نداشت؛ بلکه رنگی از حماسه و خون داشت. هم از این روست

عناصر عاشورا و کربلا و شهادت، نیازمند آن بودند که در دوره های آرام، جذب نیرو کنند و بر گستره باورها، بیفزایند و روان نسل جدید جهان اسلام را از خمودی و



پژمردگی به در آرند. نسلی که در دوره خردگرایی و اوج تمدن اسلامی می زیست و کم و بیش از پیشینه تلخ تاریخ خلافت، بی خبر بود و با کم

می دانست. در دوره آل بویه و فاطمیان، گشایشی پدید آمد که زمینه این آگاهی رسانی، ممکن شد. آن نسل، کم و بیش دریافته اند که در گذشته تلخ، چه رویداده است و آن پیشینه چگونه به حال پیوند می خورد و هویتی مستقل و جدید را می طلبد.

که دستگاه حاکم در برابر شعر مذهبی واقعی واکنش نشان می‌داد. باید گفت شعر شیعی عاشورایی، بر گردش محور اساسی می‌چرخد:

الف. حماسه عاشورا

ب. نقل تاریخی پاره‌ای از رویدادهایی که بر امام حسین (ع) رفته است.

ج. جنبه مهرورزانه و سرودن مرثیه‌هایی که چهره رویداد را سوزناک‌تر و دردناک‌تر نشان دهد.

بنابراین، هر کدام از این زاویه‌ها، در نوع خود ادب شیعی عاشورایی را یاری رسانیدند. با آن که تاریخ نشان می‌دهد که از آغاز گسترش زبان فارسی، مذهب رایج و چهره ایران مذهبی سنی بوده است، کم‌تر دیوان شعری را می‌یابیم که به پیشوایان مذهب شیعه توجه نداشته باشد. اما آن ماری شیمل می‌نویسد:

«به نظر می‌رسد که آفرینش شعر دینی، در جهان اسلام متأخر باشد. مخالفت با شعر، بویژه شعر دینی در قرون اولیه اسلامی محسوس است؛ زیرا بیم آن می‌رفت شعر - که در قرآن نکوهش شده و در احادیث، غالباً از آن با عناوین منفی یاد شده است - با آیات قرآنی تعارضی پیدا کند و یا مردم اشعار دینی را وحی پندارند. اشعار ستایش آمیز یار پیامبر، حسان بن ثابت نیز پیش از آن که شعر دینی باشد، اشعار توصیفی و مدحیه است.»^{۵۹}

آن ماری شیمل، پیش از آن که تعریفی از شعر دینی به دست دهد، دیدگاهی را ارائه می‌دهد که درباره آن سخن بسیار است و بیرون از هدف این نوشتار، اما به نظر می‌رسد شعری که در دفاع از آیین نو که بر پیامبر فرو فرستاده شده، هر چند به گونه مدح و ستایش آن حضرت عرضه شده باشد، خود نوعی شعر دینی به شمار است. این در حالی است که هیچ قلمی در تعریف «شعر دینی» به گردش در نیامده است. با این همه؛ سروده‌های بسیاری در ذهن و زبان مردم

همچنان از روزگاران پیشین مانده است و به صورت ضبط شده در نوشته ها آمده است. پاره ای سروده های دینی یا مراسم مذهبی در آمیخته است. تعزیه نامه ها، نمایشنامه های به نظم درآمده درباره شهادت امام حسین (ع)، یکی از ژانرهای است که شعر را با نمایش در هم آمیخته است. پیشینه اجرای مراسم، به دوران پادشاهی احمد بن بویه، مشهور به معزالدوله می رسد که در سال ۳۵۲ هجری در بغداد به فرمان او این مراسم برپا شد. خواندن اشعار مرثی و به راه انداختن دسته های سرگواری به مناسبت شهادت امام حسین (ع) از آن سال، تا فروپاشی دولت دیالمه یا آل بویه (۳۲۰-۴۴۸ق) که شیعه بودند، در قلمرو حکومتی آنان معمول بود. این مراسم در دوران صفویه، رواج بیش تری یافت.^{۶۰}

سوغ ابراز درد و اندوه در ماتم عزیزان را به زبان شعر، رثا، مرثیه، سوگ گویند.

سروده های شاعران شیعه به دیگر سخن: رثا یا مرثیه، به سروده ها و چکامه هایی گفته می شود که در ماتم درگذشتگان و سوگ خویشاوندان و یاران، و ابراز درد و الم بر مرگ بزرگان و سران قوم، در سوگ و عزای پیشوایان دین و امامان (ع) بویژه در رثای حضرت سیدالشهداء امام حسین (ع) و شهدای کربلا سروده شده باشد.

از گوهرهای گرانبهای گنجینه ادبیات فارسی، مرثیه هاست. بی آرایش ترین شعر پارسی در این نمونه از شعر، جلوه گر شده است. زیرا شاعر، در این ساخت، نه برای به دست آوردن مال و نه برای رسیدن به جاه و گاه، طبع را به جولان درمی آورد، بلکه دل شاعر، از اندوه بزرگی می سوزد و آسمان چشمانش می بارند و زمین طبع و قریحه اش آنچه در دل دارد بیرون می ریزد و بدین سان مرثیه شکل می گیرد. در ایران، از زمان طلوع خورشید اسلام، تا پایان دوره مغولان، مذهب رایج در نشأتگاه شعر فارسی، مذهب سنی حنفی بوده است. بنابراین، نباید چشم داشت که شاعران، شعر و مرثی بسیاری در ستایش آل

علی(ع) سروده باشند و از دیگر سویی بیش تر سروده هایی که زاده احساس و مهر پاک سرایندگان آنها بوده است، کم کم از میان رفته و یا از میان برده شده است.

در ایران، در درازای هفت قرن اول هجری، وضع چنین بوده است. اما در قلمرو فرمانروایان آل بویه که مذهب شیعه را می گسترانند، بویژه از عاشورای سال ۳۵۲ هـ. ق/ ۳۴۲ هـ. ش که معزالدوله دیلمی در بغداد (مرکز حکومت خود) مردم را به بستن بازار و برپایی مراسم عزاداری برانگیخت، وضع به گونه ای دیگر بود.

گویند، در آن روز به فرمان معزالدوله، آشپزها از پختن غذا باز داشته شدند و به مردان و زنان سفارش شد که از خانه خود بیرون بیایند و در سائگرد شهادت امام حسین(ع) و یاران وفادارش عزاداری کنند و پرچمهای سیاه بر سر در منزلها و دکانها برافرازند. این، نخستین باری بود که در ایران آن روزگار، در شهر بغداد، مرکز فرمانروایی معزالدوله دیلمی و دیگر شهرها برای امام حسین(ع) نوحه خوانی و مرثیه سرایی و عزاداری شد. این شیوه، به گونه رسمی، تا شصت سال پس از آن (حدود ۴۱۲ هـ. ق/ ۴۰۰ هـ. ش) در قلمرو آل بویه رواج داشت.

روشن است که این رویداد و توجه فرمانروایان آل بویه، در انگیزاندن هرچه بیش تر و بهتر شاعران در سرودن شعر مدحی و مرثیه، نقش داشته است. در بحثهای بعدی به یادکرد شماری از این مدیحه و مرثیه سرایان و نمونه هایی از سروده های آنان می پردازیم.

یادآوری: شرح حال شاعران مورد نظر و ارائه نمونه هایی از سروده های آنان براساس سال وفات شاعر سامان گرفته تا سیر و رواج و گسترش مدح مذهبی و مرثیه سرایی در ایران اسلامی به خوبی نمایان گردد.

صاحب بن عبّاد: در ادبیات قرن چهارم هجری، به نخستین شاعر و مدیحه سرایی که برمی خوریم، وزیر ادیب و نویسنده، ابوالقاسم اسماعیل بن



ابی‌الحسن بن عباس طالقونجه ای (طالقانجه ای - طالقان جی) اصفهانی، معروف به صاحب بن عباد (م: ۳۸۵ هـ. ق/ ۳۷۴ هـ. ش) است.

البته پیش از صاحب بن عباد، سروده‌هایی در سوگ حسین بن علی (ع) به حسین بن منصور حلاج (م: ۳۰۱ هـ. ق/ ۲۹۲ هـ. ش) نسبت داده شده است که درست نیست. در حکامه‌ای که به وی نسبت داده شده، می‌خوانیم:

عمری است تا حسین جگر خسته مانده است

در دست اهل نفس، گرفتار صد بلا

در کرب و در بلا صفت ابتلای من

شاه، همان حدیث حسین است و کربلا

....

چون حسین کربلا دور از تو بیچاره حسین

می‌گذارد اندرین خوارزم یا کرب و بلا

من حسین وقت و نااهلان یزید و شمر و من

روزگارم جمله عاشورا و منزل کربلا^۶

صاحب بن عباد، از دانشوران نامور امامی، وزیر رکن الدوله دیلمی و مرد بلندآوازه عصر آل بویه است. صاحب، افزون بر سیاست‌مداری و کشورداری، که وزیر با تدبیری چون او را، روزگار کم‌تر به خود دیده است، در گوناگون دانشها، سرآمد روزگار خود بوده و محفل درس باشکوهی داشته است و از جای جای قلمرو حکومتی بویان برای فراگیری دانش به محضر وی بار می‌یافته‌اند و شاگردان چنان زیاد بوده‌اند که برای رساندن سخن استاد به همه شاگردان، ناگزیر، بنابر نوشته شاهدان، ده نفر به ترتیب و با فاصله، می‌ایستاده‌اند، تا سخن استاد را به گوش شاگردان برسانند. او، افزون بر تربیت شاگرد و شرکت در محفله‌ها و مجلسهای علمی و پاسخ به گوناگون پرسشها و شبهه‌ها و بحث و

گفت و گو با اهل نظر، نگارشهایی هم از خود به یادگار گذاشته است. از جمله المحيط در هفت جلد که در لغت است و بسیار ارزش مند.

صاحب بن عباد دو چکامه به زبان عربی در مدح حضرت امام رضا(ع) دارد که در آنها آرزو می کند که به آستان آن امام همام بار یابد و مرقد شریف آن بزرگوار را زیارت کند. که این بر شیعه دوازده امامی بودن او دلالت حتمی دارد.

شیعه، پس از هریک از ائمه، تا پیش از حضرت رضا(ع) به فرقه های گوناگون تقسیم شده و از آن حضرت به بعد، اختلافی در بین نیست؛ یعنی کسی که به امامت حضرت امام رضا(ع) اعتقاد داشته باشد، بی شبهه و تردید، دوازده امامی است.

صاحب، درباره کربلا و روز عاشورا، سروده هایی به زبان عربی دارد که ترجمه بندهایی از آنها را در این جا یادآور می شویم:

ای دیده بر آن شهید، چون ابر پُربار، سیل اشک جاری ساز.
چگونه گریه برای شهادت مولایم دل را آرام کند
حال آن که اگر تمام دریاها اشک شوند، برای عزای مسلم بن
عقیل هم کافی نیست.

و برای حسین(ع) که او را از نوشیدن جرعه ای آب، در میان
سوزش لبه شمشیر و آتش عطش بازداشتند. آن هم در حالی که
جنازه پسر غرقه به خون خود را در آغوش داشت.

و پس از شهادت اکبر، او را به سوگ کودکی شیرخواره نشانندند.
آیا شنیده اید که کودکی شیرخواره را شهید سازند؟
با همه این جنایتها، هیچ چیز جز کشتن آن کس که روح توحید
بود، آرامشان نساخت

و او حسین بوده روح وحی، جان پیامبر و زهرای بتول.

ای خاندان پیامبر گریستم و خلق را گریاندم، با این همه، هنوز به آنچه میل دلم بود دست نیافته‌ام.

کاش همه وجودم به اشک دگر می‌شد، تا برای این همه خواری و اهانتی که به شما روا داشتند، می‌گریستم
مسیر والای شما، توشه قیامت من است. آن روزی که شما را نزد چشمه بهشتی سلسیل، زیارت کنم.

درباره شما، مدیحه‌ها و مرثیه‌های بسیاری گفته‌ام که همچون قرآن حکیم، از بر شده است و همین افتخار بس که شرق و غرب عالم گویند:

که اینها، از سخنان اسماعیل است.

هرچه در راه شما رنج و مصیبت کشم، به خدا توکل می‌کنم،
که او بهترین وکیل است.

صاحب بن عباد، در سروده عربی دیگری، از امویان بیزاری می‌جوید:

از بنی امیه پلید، براءت می‌جویم، چرا که کینه‌توزی زشت
ایشان نسبت به خاندان نبوت بر من مسلم شده است.

و از آنان بیزارم به خاطر این که بهترین اوصیاء، علی مرتضی (ع) را آشکارا دشنام دادند و این به سبب کفر آنهاست،
که بدترین مرضشان است.

و باز از آنان بیزارم، بدین سبب که سادات بنی هاشم را کشتند
و گستاخانه، زنان ایشان را دشنام دادند.

و از آنان بیزارم به خاطر این که اصیل‌ترین و شریف‌ترین مردان، یعنی حضرت امام حسین (ع) والا گهر را در کربلا، با رنج و درد، به شهادت رساندند.

ای خدا! من بر این باورم که هرکس به پیامبر و خاندان او
متوسل باشد، از کبر و سرکشی این قوم (بنی امیه) نمی‌توسد.

ای حسین! تو در حق من به خدای متعال متوسل شو. [چه این که من
گرفتار آنان شده‌ام] تا خدا، بالای بزرگ وجود اینان را خشتی سازد

ای امام! مرا به خاطر این که دوست دار شما هستم، مرا اراضی^۱
لقب دادند، اما قیل و قال آنان، مرا از شما روگردان نمی‌سازد.

در ادبیات فارسی شیخ، شعله‌های تابناکِ مرثیه‌های مذهبی در قرون ششم تا
هشتم، محفل افروزند و گرمابخش محفل و مجلس دوستداران اهل بیت.

در قلمرو شعر کهن این سه قرن، کم‌تر شاعری را می‌توان یافت که
قصیده یا ترکیب و ترجیع‌بندی را در ستایش پیامبر اسلام (ص) و امامان (ع)
نسروده باشد. چنین به نظر می‌آید که شاعران، این کار را زکات طبع و قریحه
خود و وظیفه دینی به شمار می‌آورده‌اند. ستایش از رسول اکرم (ص) و
امامان (ع) که پیش‌تر، پس از بیان یگانگی و ذکر ویژگیهای خداوند، به نظم
درآمده و در چکامه شاعران این دوره جلوه گر شده، بیان گر حق دوستی و
کمال جویی آنان می‌تواند باشد. در آثار شعر کهن فارسی، پس از رسول
گرامی اسلام، از علی بن ابی طالب، به عنوان عالی‌ترین نمونه تربیتی و
اخلاقی اسلام و دارنده همه ویژگیهای پسندیده انسانی یاد شده و با سروده‌های
نغز و آموزنده، در بزرگداشت او، بس زیبا سخن گفته‌اند. غیر از سروده‌ها و
چکامه‌های یاد شده که درونمایه آنها را نعت رسول اکرم (ص) و بزرگداشت
امامان (ع) تشکیل می‌دهد، در مرثیه‌هایی که شماری از شاعران پیشین،
در باره وفات و شهادت بزرگان اسلام، بویژه در سوگ حسین و بیان رویداد
جان‌سوز کربلا و شهادت حسین و یاران وی، سروده‌اند، بر آن بوده‌اند تا
پایگاه راستین مردان حق و پاسداران عدالت را در برابر جباران روزگار،

روشن سازند و تلاشها و مجاهدتها و از جان گذشتگیهای آنان را برای برآوردن بهروزی انسان، شرح و نشر دهند.

پیروان مذهب تشیع در این دوره نیز، به رواج و نشر مذهب خود، پیش از آنچه در عهد آل بویه در جریان بود، پرداختند و آن را در شعاع گسترده تری و با ژرفای افزون تری، به میان مردم بردند.

چنانکه در روز عاشورا عزاداری به پا می داشتند، رایت های عزا می افراشتند، بر سر و سینه می زدند، ناله و مویه می کردند و با سوز و آه از حسین فاطمه سخن می گفتند، شهدای کربلا را یک یک نام می بردند و هریک را بزرگ می داشتند و از دلیرها و سخت کوشیهای وی، سخن به میان می آوردند علمای دین بر فراز منبرها، از هدف امام، اخلاق و سیره آن بزرگوار و دگرگونی که او در باورها آفرید و جبهه ای که علیه ستم گشود، برای مردم سخن می گفتند.

بزرگان مذهب، به نشانه سوگواری و غم و اندوه، سر خود را برهنه می ساختند و دیگر مردم هم، جامه چاک می زدند و زنان مویه کنان روی می خراشیدند. شماری از علمای اهل سنت نیز، به پیروی از اعتقاد شافعی و ابوحنیفه، در این امر با شیعیان همراه می شدند.^{۶۲}

روی هم رفته باید گفت برگزاری این گونه مجلسهای سوگواری، در بیش تر شهرها، معمول شده بود، مگر در آن جاهایی که خوارج و مشبهه چیره بودند و نمی گذاشتند عزاداری پا بگیرد و مردم بر عزیزان زهوا بگیرند.^{۶۳}

مرثیه سرایی ساختن مرثیه ها و سرودن چکامه ها در مناقب اهل بیت (ع)، در بین شاعران شیعه، از دیرباز معمول بوده است. شیعیان برای رواج باورهای ناب خویش شیوه هایی برگزیدند، از آن جمله مدیحه سرایی و یادآوری نیکبها و خصالیهای

عالی امامان و آرمانهای ناب آنان در قالب مرثیه بود. مرثیه و منقبت، در دلها راه می یافت و باورها و عقاید را قوی می ساخت و مردم را در برابر هجوم شبهه ها، توان مند می ساخت، تا بتوانند کژیها را پس بزنند. خود این شیوه و استفاده از ذکر مناقب برای زنده نگه داشتن باور، در پایداری و ماندگاری مناقب، نقش داشت. تا عصر صفوی این هنر والا و نیرومند آن گونه که بایسته بود، نتوانست بیالبد و گسترش یابد. از این روی، تا این دوره، به سروده های زیادی در آن زمینه ها بر نمی خوریم، زیرا درگیریهای مذهبی قرن پنجم و ششم هجری که در بخشهایی از ایران نیز سایه گسترانده بود، آن چنان با کشاکشهای جاهلانه همراه بود که، شاعران شیعه، یا شعری در این زمینه نمی سرودند، یا اگر شعری می سراییدند، برای آن که گرفتار خشم ناآگاهان و کم بصیرتان و سخت گیریهای حاکمان نشوند، آن را ثبت و ضبط نمی کردند.^{۶۳}

یکی از راه هایی که شیعیان پس از نیرومندی (در قرن پنجم و ششم) برای نشر مذهب خود برگزیدند، میدان دادن و برانگیختن و شوق انگیزی مناقب خوانان یا مناقیبیان بود.^{۶۴} مناقیبیان، گویا از دوره آل بویه در عراق عجم، میدان داری می کرده اند. زیرا درست در آغاز دوره سلجوقی که شیعیان، در انزوا و ضعف به سر می بردند، مناقیبیان در طبرستان و در پاره ای از سرزمینهای دیگر ایران، سرگرم کار بودند و در کوی و برزن و بازار چکامه ها و قصیده هایی را در مدح حضرت علی و دیگر امامان (ع) می خوانده اند. در قرن ششم، بیش تر، از سروده های قوامی رازی استفاده می کرده اند.^{۶۵}

مهم ترین اثری که ما را از وجود مناقیبیان و چگونگی کار آنان آگاه می کند، کتاب النقص، نگارش عبدالجلیل قزوینی رازی است. بنابر آگاهی هایی که در این کتاب آمده است، مناقب خوانان، قصیده های شیعه را که مدح حضرت علی یا دیگر امامان بود، می خواندند. در این قصیده ها، افزون بر مدح و ستایش

آل علی (ع)، از پاره‌ای اصول عقائد شیعه نیز، سخن گفته می‌شد. بر گرد این مناقبیان، حلقه‌هایی از شیعیان و گاه اهل سنت تشکیل می‌شد. در هر دیار که شیعیان بودند، جاهای ویژه‌ای برای این کار در نظر گرفته شده بود.

رفتار حکومت گران سنی و به پیروی از آنان ناآگاهان از مردم، بویژه حنفیان، گاهی با این مناقبیان بسیار شدید بود. چنان که دختر ملک‌شاه سلجوقی، زبان یکی از مناقبیان را به نام ابوطالب مناقبی برید.

از این روی، مناقبیان بیش از دیگر شیعیان در خطر بودند و هر آن ممکن بود، سریدار شوند.^{۶۶}

از میانه‌های سده پنجم، تا آغاز قرن هفتم هجری، وضع مناقب‌خوانان بر همین شیوه بود. شاعران قرن ششم هجری که درباره حضرت امام حسین (ع) اشعاری دارند، جز معزی نیشابوری و حکیم سنائی، عبارتند از:

مسعود سعد سلمان، عمیق بخارایی، ادیب صابر ترمذی، سید حسن غزنوی، امیر قوامی رازی، سوزنی سمرقندی، رشیدالدین محمد وطواط، فلکی شروانی، اثیرالدین اخسیکتی، انوری ابیوردی، جمال‌الدین بن عبدالرزاق اصفهانی، کمال‌الدین بن جمال‌الدین اصفهانی، خاقانی شروانی، ظهیرالدین فاریابی و ابوالمفاخر رازی.

تقریباً شیعه و اگرچه علمای شیعه، پیشینه سرودن مرثیه و منقبت را به قرنهای نخستین هجرت برمی گردانند؛ اما تلاش آشکار سرایندگان فارسی زبان در این زمینه، در قرنهای از قرن ششم هجری به بعد آغاز شد. در این زمان، چنان که پیش از این یادآور شدیم، شیعیان، بیش تر از عهد آل بویه، در روز عاشورا در سوگ امام حسین و شهیدان کربلا، سوگواری می کردند.^{۶۷}

از سویی، سنجیدن مرثیه‌های شاعران قرن ششم، با مرثیه‌های شاعران

قرن هشتم هجری، می‌رساند که سرودن مرثیه‌های مذهبی در قرن ششم، گام‌های تازه‌ای بود که می‌توانست نیاز منقبت خوانان و مرثیت‌گویان را برآورد و به گونه‌ای باشد که به کار تبلیغ و جلب قلبها و انگیزاندن احساس توده‌ها آید. در تاریخ مرثیه سرایی فارسی، قرنهای ششم تا هشتم را باید قرنهای تجربه‌های تازه در سرودن مرثیه‌های مذهبی دانست. در دوره‌های بعد نیز، به شاعران و مرثیه سرایانی برمی‌خوریم که مرثیه را به اوج رساندند و پرسوزترین گونه‌های مرثیه را در ادبیات فارسی پدید آوردند. تا آن که مرثیه سرایی مذهبی در دوره صفویه به راهی افتاد که فصلی تازه را در شعر فارسی گشود. از آن تاریخ تاکنون، صدها شاعر، هزاران بیت شعر در حماسه رادمردان کربلا و دیگر شهیدان اسلام سروده و بر سروده‌های خود لباس جاودانگی پوشانده‌اند.

بین سالهای ۶۰۰ تا ۸۰۰ هجری، جنبش شاعران و گویندگان شیعی در ادبیات فارسی به زیبایی و عزت مندانه جلوه‌گر شد و خوش درخشید و شاعرانی عکم شدند که بنابر گفته قاضی نورالله شوشتری، در کتاب مجالس المؤمنین:

«طبع آنان را در دارالملک بقا، به مداحی حضرت محمد(ص) و

آل او(ع) نوشته بودند. ۶۸۰

در چکامه‌های فارسی بسیاری که بین این دو قرن سروده شده، شرح رویدادهای زندگی امامان(ع) و بیان سیره و سلوک زیبا و پر درخشش آنان، به خوبی و آهنگی دلنشین، مجال طرح یافته‌اند.

در این دوره، مولانا حسن بن محمود کاشانی آملی و سه شاعر دیگر به نامهای: نصرت بن محمد علوی رازی، حمزه کوچک ورامینی و شهاب سمنانی، که متأسفانه گمنام مانده‌اند، در نهضت شیعی شعر فارسی، نقش آفریده‌اند. ۶۹



مولانا حسن کاشانی آملی، از مردم کاشان بوده، اما چون در آمل مازندران، ساکن بوده، به آملی نیز شهرت یافته است. وی از ستایش شهریاران و بزرگان روزگار دوری جست و چون مذهب شیعه داشت، بیش تر سروده هایش، از جمله یک ترکیب بند هفت بندی، در مناقب معصومان، بویژه امام علی (ع) است. به موجب روایت دولتشاه سمرقندی در تذکره الشعراء، در بازگشت از سفر حج، به بارگاه حضرت در نجف اشرف بار یافته و در این حالت معنوی قصیده ای در مدح امام سروده است. پاره ای از سروده های حسن کاشانی در مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری آمده است. مولانا حسن کاشانی آملی، در عهد سلطنت الجایتو سلطان محمد خداپننده، بین سالهای ۷۰۳ تا ۷۱۶ هـ. ق می زیسته است. در جوانی، رخت از جهان بریسته و در جانب قبله سلطانی، به خاک سپرده شده است.

نهضت شاعران پارسی گوی، در سده های چهارم تا ششم، با بهره گیری از تاریخ، نمادها و باورهای شیعه، زمینه و مجال طرح و رشد یافت و کم کم، با پیمودن پایه های کمال، در سده هفتم و هشتم به اوج خود رسید و در قرن نهم هجری، شاعران غیر شیعه را به سوی خود کشاند و بر آنان اثری ژرف گذارد. تا آن گاه که صفویان پا به عرصه تاریخ ایران گذاردند و شعر فارسی را به خدمت مذهب و آموزه های بلند آن درآوردند.^{۷۰}

رثای مذهبی نسبت به دیگر گونه های شعری، عمر کوتاه تری دارد. بیش از شش هفت سده از پیدایش و چهار، پنج سده از گسترش آن نمی گذرد. و این گونه سخن پردازی هم، ویژه شیعیان است.

کهن ترین مرثیه های مذهبی را پس از کسایی، سنائی، قوامی رازی، باید در اشعار شاعر عارف نامدار نیمه دوم سده هفتم و سرآغاز سده هشتم هجری، سیف الدین فرغانی (م: ۷۰۵ هـ. ق) یافت که می سراید:

ای قوم، در این عزا بگریید	بر کُشته کربلا بگریید
با این دل مرده، خنده ناچند	امروز در این عزا بگریید
فرزند رسول را بکشتند	از بهر خدای را بگریید
از خون جگر سرشک سازید	بهر دل مصطفی بگریید
وز معدن دل به اشک چون در	بر گوهر مرتضی بگریید
با نعمت عافیت به صد چشم	بر اهل چنین بلا بگریید
دل خسته ماتم حسینید	ای خسته دلان، هلا بگریید
در ماتم او خمّش مباحثید	یا نعره زنید یا بگریید
تا روح که متصل به جسم است	از تن نشود جدا، بگریید ^{۷۱}

در این دوره، شیعه پرتکاپو بود. در روزهای سوگواری، ساختن و خواندن مرثیه امامان و شهیدان در اوج خود برقرار بود. از نمونه های خوب این گونه مرثیه ها، قصیده یاد شده است که برای شهید کربلا سروده شده است.

بی گمان سیف فرغانی این قصیده را سروده تا در مجلسهای سوگواری محرم خوانده شود،^{۷۲} مردم در سالگشت شهادت حسین فاطمه اشک بریزند و با اشک خود، چشمه های جوشانی پدید آورند و درخت و مرغزار مذهب ناب شیعه را آبیاری کنند.

از گونه های دیگر شعر فارسی، در قرن هفتم و هشتم، شعرها و سروده های دینی است که سرودن آنها در میان شاعران، شیعه و سنی، رواج داشته است. زیرا پس از فروپاشی عباسیان و چیرگی مغولان، کم کم، درگیریهای خونین میان شیعیان و سنیان کاهش یافت و این دو گروه به هم نزدیک شدند.

و با گرایش فرمانروایان مغول به شیعه و دیگر سببها و انگیزه ها، از جمله

حضور نیرومند سربداران و نیرو گرفتن همه سویه شیعیان و کاسته شدن از قدرت سنیان و کوتاه شدن دستهای انگیزاننده و وادارنده سنیان به دشمنی، و از دیگر سوی، بهره ناروا نبردن شیعیان از قدرت و نیروی خود و دامن زدن به اختلافها، آرامش بین دو گروه، سایه گستراند و میانه روی و تاب آوردن هم دیگر، به بهترین وجه خود را نمایاند. این میانه روی، در شعر شاعران، به خوبی آشکار است.

در این عهد، بسیاری از شاعران اهل سنت، با اثرپذیری از رفق و مدارای شیعیان و مهرورزیهای آنان، به شیعیان نزدیک شدند و از این راه با امامان و تلاشها و دلسوزیهای آنان برای اسلام و اسلامیان آشنایی پیدا کردند و به طور طبیعی دگرگونیهایی در زندگی آنان پدیدار گردید و این دگرگونی در زبان و ذوق ایشان جلوه گر شد. از این روی به مدح اهل بیت و ائمه هدی (ع) پرداختند و خوی و اخلاق پسندیده ائمه را در سروده های خود، به زیبایی بازتاب دادند.

این نکته را باید یادآور شد: در قرن هفتم و هشتم هجری، همان گونه که پیش از این، یادآور شدیم، احترام به امامان (ع) در میان عالمان، و نویسندگان و شاعران سنی مذهب، خیلی پیش تر از دوره های پیشین و حتی در پاره ای موردها، به وضع بی سابقه ای معمول شد. منتقد و مدح و رثای اهل بیت، در شعر شاعران، جایگاه ویژه یافت. این خود، یکی از دستاوردهای مبارک و خجسته فروپاشی عباسیان بود که پیشرفتهای سیاسی و اجتماعی بسیاری را برای شیعه در پی داشت. از دوره پادشاهی هلاکو خان مغول، شیعیان، برای به دست گرفتن قدرت و سیادت سیاسی، به تلاش همه سویه دست زدند و زمینه بالندگی و رشد آنان در سایه تدبیر عالمان شیعی فراهم شد.

از شاعرانی که در قرنهای هفتم و هشتم هجری قمری، در ذکر مناقب پیامبر و خاندان او و یا در رثای آنان، چکامه هایی سروده اند، می توان از

سرایندگان زیر نام برد:

امامی هروی، فخرالدین عراقی، سیف الدین فرغانی، سلمان ساوجی، خواجوی کرمانی، سعید هروی، ابن نصوح، حسن متکلم، حسن کاشانی، آملی، معینی جوینی، بابا افضل کاشانی، عطار نیشابوری، شمس طیبی، جلال الدین محمد مولوی، سعدی شیرازی، سلطان ولد (فرزند مولوی) اوحدی مراغه ای اصفهانی، ابن یمین، ناصر بخارایی، لطف الله نیشابوری و ...

امام حسین (ع) برای نسلهای پس از خود میراثی گرانبها به یادگار گذاشت. دانشوران، فرهیختگان، روشنفکران مسلمان، چه شیعه و چه سنی، از شعله های مقدسی که حسین و یاران علیه ستم افروختند، روشنایی گرفتند و با الگو گرفتن از ایثار و استواری او، راه عزت را با همه سختیها و آسیبها، پیمودند. از جان گذشتگی حسین (ع) و یاران بود که پایه اسلام را استوار ساخت و آن را در قلبها ماندگار کرد. به این ترتیب اسلام توانست در برابر هرگونه اتفاق ناگوار و هرگزند و آسیب ویران گر، چه در داخل جامعه اسلامی و چه خارج از آن، ایستادگی کند. پس از قیام شورانگیز حسین (ع)، روز به روز، اسلام، بیش از پیش دامن گستراند و مهرورزیها و صحنه هایی که او و یاران آفریدند، بسیاری از دلها را رام اسلام کرد. امام حسین (ع)، با قیامش، جانبازی و ایثار را به نمایش گذاشت. آیا ممکن است این جان فشانی، برای نسل آینده درس آموز نباشد و به یادگار نماند؟

این پرسشی است که باید بدان پاسخ گفت:

نخست: قیام امام حسین (ع) الهام بخش کاروان گمراه شدگان در بازگشت به مسیر حق است. امام حسین (ع) سرمشق کسانی است که می کوشند ستم دیدگان و به ضعف و خواری کشیده شدگان را از بند حکومت های ستم پیشه آزاد کنند و برای انسانهایی که در پی رهایی از چنگ ددمنشانند، کربلا

تجلی گاه قدرت است.

دوم: واقعه کربلا، به انسان می آموزد که می بایست در مبارزه برای حقیقت و آزادی، جان خویش را نثار کند. امام حسین به بشریت آموخت که حکومتی که بر بی عدالتی و استبداد استوار باشد سزاوار پیروی نیست و بر مؤمنان واجب است که از پایمال شدن حقوق انسانها جلوگیری کنند.

سوم: این حقیقت آشکار می شود که پیروان اسلام، آن زمان که مبارزه علیه ستم و نادرستی را می آغازند نباید به دستاورد آن بیندیشند. تنها شرط مبارزه آن است که مؤمن، با راستی و ناباوری، گام به میدان مبارزه گذارد. چهارم: هنگامی که مجاهدی برای برتری اسلام در تمام عرصه های زندگی می کوشد، نباید اجازه دهد دشواریها و نبود وسائل او را از هدف باز دارد. او با ایمانی راسخ به پروردگار و با گامهای استوار، می بایست در راهی که برگزیده، پیش رود.

پنجم: از نگاه امام حسین (ع) هنگامی که مسلمانی به مبارزه با نادرستی و ظلم برمی خیزد، نباید به آنچه که برای خود، خانواده و اموالش پیش خواهد آمد، بیندیشد؛ چه ممکن است این اندیشه ها و پندارها، گسستی در کارش پدید آورند. باید به خاطر داشته باشد، در پیمانی که با خدای خویش می بندد برای جلب رضای او و نیز راه یافتن به بهشت، از همه وابستگیهای خویش می گلزد. ششم: ایستادگی امام حسین (ع) و دستاوردهای ایشان این اصل کلی قرآن را ثابت کرد که وضع هیچ قومی بهتر نمی شود، مگر آن که خود برای دگرگونی وضع خویش به پا خیزد. به دیگر سخن، دگرگونی و از حالی به حالی شدن مردمانی بی آن که اشتباه ها را از خود دور کنند و در برابر بی عدالتی قیام کنند، عملی نیست.

هفتم: پیامدهای شهادت امام حسین (ع) به دنیا نشان داد که بنا به آموزه و پیام

صفویان، در پرداخت به قالب مهرورزان و غمبار عاشورا، قلاش کردند. اینان، هرچند آن را در بُعد حماسی، میدان ندادند و نیروانداختند، اما این دوره گشایش، زمینه‌ای شد که جان سگنا گزین در این مرز و بوم، با نام و یاد و تربت و بوی حسینی، درهم آمیزد و جانی دوباره بگیرد. و چنین شد که حسین و عاشورا، در میان گروهی اندک شمار همراه در



تبعید و رنج، نماند، بلکه بسیار بسیار مردمان را دربر گرفت و بسیاری از خیزشها و تلاشها از میان نسل تازه پیوسته به کاروان عاشوراییان، جوانه زد.

روشن قرآن مجید، دروغ و نادرستی نابود می شود و پیروزی از آن حقیقت است. بی شک پیامدهای آنی مبارزه امام حسین (ع) بسیار غم انگیز بوده است، اما در فرجام، امام (ع) و پیروان عدالت که ایشان را همراهی می کردند، افتخار و پیروزی را از آن خود ساختند و این مبارزه، با پیروزی حق به انجام رسید.

هشتم: وفاداری امام حسین (ع) به اسلام به عنوان دین و نظامی جهانی، هشدار و بیدارباشی بود برای آنان که اسلام را به چهار دیواری مسجدها می جستند و خلاصه می کردند.

آن حضرت، بر این باور بود که اسلام، آن نور هدایتی است که جاه جویها و هوسها و گرایشهای شخصی نمی بایست در به کار بستن و اجرای قانونها و آیینهای آن نقش داشته باشد. بنا به اعتقاد ایشان، هدف اسلام رشد و تعالی بشر است، نه استثمار او. وظیفه هر مسلمان پارسا و پرهیزگار، در راه جهانی شدن اسلام، رهاسازی اسلام از قید تنگ نظریها و کوته فکریهای سیاسی بود که افراد خودمحور و کوته بین، بنای آن را گذارده بودند.

ابوالحسن کسایی مروزی: همزمان با دوران وزارت صاحب، کسائی مروزی (م: ۴۹۳ق / ۳۸۲ش) پا در قلمرو شعر فارسی و مرثیه سرایی نهاد.

کسائی از شاعران بزرگ نخستین دوره شعر فارسی و از هم روزگاران حماسه سرای بزرگ، حکیم ابوالقاسم فردوسی است. اشعار کسائی گذشته از اهمیت آنها، در شعر و ادب و زبان فارسی، از این نظر هم که نکته‌های ارزنده‌ای از وضع اجتماعی فراموش شده عصر او را دربردارد، خواندنی و درخور درنگ و بررسی است. دیوان سرودها و چکامه‌های وی، همچون صدها اثر دیگر ادب فارسی، به تاراج دشمنان رفته است و آنچه از او به جای مانده نشان از پایگاه بلند او در این عرصه است.

کسائی به سبب هنر شاعری و هم از این روی که راه تازه‌ای در پیش گرفته و بخشی از سروده‌های خود را در راه تبلیغ اندیشه و باور خویش به کار انداخته، و استاد بزرگی چون ناصر خسرو از او پیروی کرده است، باید روی شعر و اندیشه‌اش به درستی درنگ شود که گنجینه‌ای است بس گرانبها. کسائی، نخستین شاعری است که به زبان فارسی شعر مذهبی سروده و راهی برای آیندگان گشوده است.

نویسنده مجمع الفصحاء، او را فاضلی نیکو اعتقاد و مداح اهل بیت امجاد و معاشر اهل ایمان خوانده و از پیشینیان شیعه دانسته است.

از او در مدح و ستایش حضرت امیر(ع) نقل شده است:

مذت کن و پستای کسی را که پیمبر	بستود و قضا کرد و بدو داد همه کار
آن کیست بر این حال و که بودست و که باشد	جز شیر خداوند جهان، حیدر کرار
این دین هدی را به مثل دایره‌ای دان	پیغمبر ما مرکز و حیدر، خط پرگار
علم همه عالم، به علی داد پیمبر	چون ابر بهاری که دهد میل به گلزار

کسائی، بیش تر عمر خود را در دوره سامانیان گذراند. امرای سامانی، اگرچه خود اهل سنت و به ظاهر فرمانبردار خلافت بغداد بودند؛ اما تلاش می‌ورزیدند که در قلمرو خود، به دیگر کیشها و مذهبها، آزادی بدهند.

در سایه این آسان گیری، شیعه در این قلمرو، به گونه ای از خوان آزادی که حکومت گسترده بود، بهره مند بود و کم تر فرهیختگان و دانشوران شیعی مورد پی گرد قرار می گرفتند.

اما با برافتادن دولت سامانی، وضع دگرگون شد. محمود غزنوی که نژاد تُرک و مذهب حنفی داشت، سخت گیر بود و با تمام توان، سیاست حکومتی و مذهبی عباسیان را پیاده می کرد و می گفت:

«من از بهر عباسیان، انگشت در کرده ام در همه جهان، و قمرمطی می جویم و آنچه یافته آید و درشت گردد، بردار می کشم.»

و کسانی در این عصر و زمان، بدون هیچ گونه ترس و وحشی، قصائدی در مدح اهل بیت و ائمه اطهار (ع) سرود.

بله، در روزگار تیره و تاری که شماری از کوردلان بی ایمان، برای علی (ع) و فرزندان او، هیچ گونه جایگاه برتری باور نداشتند و حتی بر منبرها، شیعه را لعن می کردند، سخن از تولای علی (ع) به میان آوردن و او را «زین الاصفیاء»، «فخر اولیاء»، «امام المتقین»، «رکن مسلمانی» و برتر از همه کس و برترین خلق خدا پس از نبی اکرم (ص) خواندن و شناساندن، تنها کار ایمان آورندگان راستین و با شهامت است. جای بسی تأسف است که دیوان کسانی که به گفته نویسنده النقض و نویسنده لباب الالباب، لبالب از مدح علی و آل او بوده از میان رفته و جز پاره ای از سروده های او، به جای نمانده است. شایان ذکر است تشیع کسانی و اعتقاد او به خاندان عصمت و طهارت و شهامت او در بیان عقیده و ستایش ائمه، سبب جلوه و برجستگی ویژه وی در میان دیگر سخنوران گردیده است.

قصیده کسانی درباره کربلا، کهن ترین ماسوگنامه کربلا و نخستین

سوگنامه مذهبی در شعر فارسی است. خوشبختانه این قصیده، به طور کامل به جای مانده است. زمانی که کسائی سوگنامه سرائی را آغاز کرد، همزمان بود با سالهایی که به فرمان معزالدوله دیلمی، عزاداری حضرت امام حسین (ع) در بغداد و دیگر بخشها و سرزمینهای قلمرو حکومتی او، معمول بود.

به طور طبیعی، خبر مراسم بغداد، مرکز خلافت آل بویه، اندکی بعد به خراسان هم رسیده بود و شیعیان آن سامان هم سرمشق تازه تری یافته بودند. کسائی هم بر پایه باورهای مذهبی خود، سوگنامه های خویش را سرود و گام در راهی نهاد که پس از وی گویندگان بسیاری راه او را ادامه دادند.

کسائی سوگنامه خود را به رسم معمول، با وصف بهار و طبیعت آغاز کرده و سپس در بین آن، وارد موضوع اصلی می شود و درباره واقعه کربلا می سراید:

دست از جهان بشویم، عز و شرف نجویم	مدح و غزل نگویم، مقتل کنم تقاضا
میراث مصطفی را، فرزندان مرتضی را	مقتول کربلا را، تازه کنم تولا
آن نازش محمد، پیغمبر مؤید	آن سید مجدد، شمع و چراغ دنیا
آن میر سر بریده، در خاک خوابیده	از آب ناچشیده، گشته اسیر غوغا
از شهر خویش رانده، وز ملک پرفشانده	مولی ذلیل مانده، بر تخت ملک مولا
معجروح خیره گشته، ایام تیره گشته	بدخواه چیره گشته، بی رحم و بی محابا
بی شرم شمر کافر، ملعون سنان ابر	لشکر زده برو بر، چون حاجیان بطحا

بدیع الزمان همدانی: احمد بن حسین همدانی، معروف به بدیع الزمان همدانی (م: ۳۹۸ق / ۳۸۶ش) از علمای قرن چهارم هجری و معاصر دیالمه است. وی در قطعه شعری که به زبان عربی سروده، اشاره به واقعه کربلا دارد

که ترجمه آن چنین است:

اشکهای ذخیره ات را سیل آسا بریز
و آن گوهرا را یکسره نثار کن
نثار شهادتگاه کر بلا کن
و از جانب من هر چه پیش تر احترام و رز
هر چه گوهراشک نهفته داری بریز
و بیار ای دیده من

ترجمه بالا را صدیقه حسن زاده محصل، چنین به نظم درآورده است:
ای دیده بیار، اشک غم سیل آسا زین دُرُج گهر، برون فکن گوهرا
و آن گاه به پاس احترام شهدا بفشان همه را، به مشهد کرب و بلا

حکیم ابوالقاسم فردوسی: حکیم ابوالقاسم فردوسی (م: ۴۱۰ ق/ ۳۹۷ ش)
شیعه دوازده امامی بود و بدین جهت، از سوی سلطان محمود غزنوی، سنی
حنفی، مورد بی مهری قرار گرفت. برانگیخته موج، از او تندباد
خرده مند گیتی، چو دریا نهاد همه بادبانها برافراخته
چو هفتاد کشتی درو ساخته برآراسته همچو چشم خروس
میانہ یکی خوب کشتی عروس همه اهل بیت نبی و ولی
پیمبر بدو اندرون با علی به نزد نبی و وصی گیر جای
اگر خلد خرواهی به دیگر سرای چنان دان، که خاک پی حیدرم
بدین زادم و هم بدین بگذرم

فردوسی در اشعار خود از حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین (ع) نیز
یاد کرده و می سراید:

نبی و علی، دختر و هر دو پور گزیدم وز آن دیگرانم نُسور



باباطاهر همدانی: باباطاهر (م: ۴۱۰ ق/ ۳۹۷ ش) از شاعران و عارفان نیمه دوم قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجری است. از باباطاهر ترانه‌های محلی پر سوز و گداز، زیبا، دلکش و انگیزاننده‌ای بر جای مانده است. الهی قمشه‌ای در مقدمه دیوان باباطاهر می‌نویسد:

«ناله جان سوز طاهرِ عریان، یکی از آن بارقه‌های عشق الهی است که می‌تران آن را صیحه قدسی و شعله آسمانی شناخت و نوای پر سوز و گدازش از دل پاکِ پر از عشق و محبت برخاسته است، که بی اختیار چون کوه آتش فشان، شورش در دلها تأثیر می‌کند.»

باباطاهر به یقین شیعه دوازده امامی بود و خود در یک رباعی می‌سراید:

از آن روزی که ما را آفریدی به غیر از معصیت چیزی ندیدی
خداوندا به حق هشت و چهارت ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی
و یا:

شبی خواهم که پیغمبر ببینم دمی با ساقی کوثر نشینم
بگیرم در بغل قبر رضا را در آن گلشن، گل شادی بچینم
در باره رویداد غم انگیز کربلا:

عاشق آن به که دایم در بلا می ایوب آسا به کرمان مبتلا می
حسن آسا بدستش کاسه زهر حسین آسا به دشت کربلا می
یا:

برام دلبری دل مبتلا می که هجرانش بلا، وصلش بلا می
درین ویرانه دل، جز خون ندیدم نه دل گویی که دشت کربلا می

پس از باباطاهر همدانی، به ترتیب غضایری رازی (م: ۴۲۶ ق) علی بن عثمان جلالی مجویری غزنوی (م: ۶۴۵ ق) قطران تبریزی (م: ۴۶۵ ق) حکیم

ابونصر امری توسی (م: ۴۶۵ق) ابوالحسن لامعی گرگانی (م: ۴۷۰ق) سروده‌هایی درباره واقعه عاشورا و شهادت امام حسین (ع) دارند که به خاطر جلوگیری از به درازا کشیده شدن سخن، از آنها می‌گذریم.

ناصر خسرو قبادیانی: ناصر خسرو (م: ۴۸۱ق/۴۶۶ش) از شاعران بزرگ و گویندگان درجه اول زبان فارسی، در قرن پنجم هجری است. در پیش‌تر صفحه‌های دیوان او به نام پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) برمی‌خوریم. ناصر، اگرچه قصیده‌ای ویژه در واقعه کربلا ندارد، اما در جای‌جای چکامه‌ها و سروده‌های خود اشاره به شهادت امام حسین (ع) و واقعه کربلا دارد و از کشندگان آن بزرگوار، به زشتی یاد کرده است:

پاره کردست جامه دین به تو بر لاجرم این سگان مست گشته روز حرب کربلا
هیچ شنیدی که به آل رسول رنج و بلا چند رسید از نهانش
دفتر پیش آر و بخوان حال آنک شهره از او شد به جهان کربلاش
در یک شعر مدحی با مراعات النظیر می‌سراید:

جان اسکندر ز شادی سر به گردن برد گر تو نعل اسب خویش از تاج اسکندر کنی
وقت آن آمد که روز کین چو خاک کربلا آب را در دجله از خون عذو احمر کنی
ای نبیره آن که زو شد در جهان خیر نمر دیر بر ناید که تو بغداد را خیر کنی
و یا:

من ز خون حسین پر غم و دردم شهادت چگونه کند خون رزانم؟
لعلت کنم بر آن بت کوکرد و شیعت او خلق حسین نشسته از خون خضاب و رنگین

معزی نیشابوری: معزی (م: ۵۲۰ق) ستایش‌گر سادات قم و ری بوده و در قصیده‌ای سروده است:

آمد آواز منادی لافتی الأعلی
وانگهی لاسیف الأذوالفقار آمد بلا
وان دو فرزند عزیزش چون حسین و چون حسن
هر دو اندر کعبه جود و کرم رکن و صفا
آن یکی کشته به زهر و اهترا در اهترا
آن یکی گشته پی دفع البلا یا در بلا
آن یکی را جان ز تن گشته جدا اندر حجاز
وان دگر را سر جدا گشته ز تن در کربلا
آن که دادی بومه بر روی و قفای او رسول
گرد بر رویش نشست و شمر ملعون در قفا
و آن که حیدر گیسوان او نهادی بر دو چشم
چشم او در آب غرق و گیسوان اندر دما
روز محشر داد بستاند خدا از قاتلاتش
تو بده داد و مباش از حب مقتولان جدا

سنایی غزنوی: صاحب کتاب ارزنده «النقض» آن جا که از رجال بزرگ و شاعران شیعه سخن می گوید، سنایی (م: ۵۳۵ هـ. ق) را به عنوان بزرگ ترین شاعر این مذهب نام می برد:

«اگر به ذکر همه شاعران شیعه مشغول شویم، از مقصود باز می مانیم و خواجه سنایی غزنوی که عذیم النظیر است، در نظم و نثر خاتم الشعرایش نویسند و منقبت بسیار دارد.»

معروف است که حکیم سنایی غزنوی، نخستین کسی است که گزاره های عرفانی را به شرح و گسترده، در شعر به کار گرفته و نیز می توان گفت هم

اوست که پس از کسائی مروزی و ناصر خسرو، با نگاهی ژرف تر و گسترده تر در شعرهایش به رویداد کربلا نگرسته و گزاره های عاشورایی را، در زبان فارسی، به سلک نظم در آورده است.

حکیم سنائی در پاره ای از چکامه ها و قصیده های خود، اشاراتی بجای، به رویداد شهادت امام حسین (ع) و شخصیت آن بزرگوار دارد، و هم در منظومه والا و مثنوی ارجمند حدیقه الشیعة، به شرح بدان پرداخته است.

سنائی در قصیده ای اشاراتی به بی نیازی، اخلاق و عرفان اسلامی دارد و از سالار شهیدان چنین یاد می کند:

سر بر آ از گلشن تحقیق تا در کوی دین

کشتگان زنده بینی، انجمن در انجمن

در یکی صف خستگان بینی به نیقی چون حسین

در دگر صف کشتگان پای به زهری چون حسن

در حدیقه هنگام یادکرد از سالار آزادگان، سخن حکیم سنائی رنگ سوگواری و مرثیه و اندوه به خود می گیرد. او اندوه را در جان واژگان روان می کند و گیسری سخن مجموع خود را به پریشانی می خواند و شور و حال خود را نمایان می کند.

نمونه ای از شعر او در رثای حسین (ع):

پسر مرتضی امیر حسین که چندی نبود در کونین

منبت عز نباهت شرفش حشمت دین نزاهت لطفش

مشرب این اصالت نسبش منصب دین نزاهت اربش

اصل او در زمین علیین فرع او اندر آسمان یقین

اصل و فرعش همه وفا و عطا عفو و خشمش همه سکون و رضا

عمیق بخارایی: عمیق، (م: ۵۴۳ق) از شاعران معروف شیعی قرن ششم
و هم‌روزگار سلطان سنجر سلجوقی بوده است:
سپهر جاه علی، افتخار دین که ز فخر
چو شیعه مذهب خود را به دین علی بندم
همه مناقب او گویم و مدایح او
به شاعری چو سخن بر سخن پیوندم^{۷۳}
در سوگ شهادت حسین و یاران می‌سراید:
به اهل قبله بر، از کافران رسید آن ظلم
کز آتش و نف خورشید روی بسته گیاست
سوار ساحت فرغانه بهشت آئین
چو کریلا همه آثار مشهد شهداست
کز آب چشم امیران و موج خون شهید
نباتهای تیر خون و خاکهای حساست^{۷۴}

ادیب صابر ترمذی: ادیب صابر (م: ۵۴۶ق) اهل بخارا و در عصر سلطان
سنجر سلجوقی می‌زیسته است. شماری از اهل نظر، پایه شاعری او را برتر
از انوری و خاقانی دانسته‌اند. وی در دانشهای زمان، پایگاه بلند و مقامی
ارجمند داشته است. ادیب پیرو مذهب شیعه دوازده امامی بوده است و این
باور را چنین می‌نمایاند:

از آن که معتقد مرتضی و فاطمه‌ام
کزین حصول درج باشد و خلاص درک
ادیب در دیوان خود در ۸۵ مورد از امام اول شیعیان، با عنوانهایی چون: علی
بن ابی طالب وصی، ابوتراب، امیر المؤمنین، حیدر و مرتضی یاد کرده است.

و در سوگ حسین و یاران آن بزرگوار می سراید:

به کربلا چو دهان حسین از او نجشید همی دهند زبانها یزید را دشنام

اگر به زیر رکاب حسین او بودی به دست فتح گرفتن عیان لشکر شام
دانی که بر علی و حسین و حسن چه کرد عهد بد زمانه چه در سر چه در عک
زهی به خلد روان کرده بر ثبات زبان روان فاطمه و حیدر و حسین و حسن
بنیاد حسن و قبله احسان ابوالحسن در خلق و خلق مثل حسین و حسن شده

هجران تو دشت کربلا بود روحصه من همه بلا شد
وز خون دو دیده، رویم اینک چون حلق شهید کربلا شد
زین گونه شود که من شدستم هر دل که به عشق مبتلا شد^{۷۵}

سید حسن غزنوی: سید حسن غزنوی (م: ۵۵۶ق) هم روزگار مسعود غزنوی و سلجوقیان بوده است. وی در قصیده ای گفته است:

ای بی وفای زمانه چه خواهی، دگر مکن وی تندرو سپهر چه داری، دگر بیار
والله که ماتم شرف الملک بوعلی از ماتم حسین علی هست پادگار
و در قصیده ای دیگر گوید:

لاله غرقه به خون همچون حسین سوسن زنده نفس، همچو حسن^{۷۶}

امیر قوامی رازی: قوامی رازی (م: ۵۶۰ق) از فصیحای شعرای ری و فضلای مؤمنان فرخنده پی بوده و بیش تر سروده های او، چون در مدح خاندان سادات و اولاد ایشان بوده، به سعی نامشکور مخالفان و کینه ورزان از بین رفته است. بدرالدين قوامی از گویندگان نیمه اول قرن ششم هجری است. وی،

ستایش گر قوام الملک یمین الدین طغرایی بوده و تخلص خود را هم از او گرفته است.

قوامی در زمان خود در بلاد عراق عجم، بویژه در ری، مقامی به سزا و شهرت و احترامی درخور داشته و از شعرای شیعی و ستایش گر اهل بیت (ع) بوده است. شعرش آکنده از پند و اندرز، زهد و پیروی است، به روش سنایی:

شاد باش ای قوامی هنری کاهل ری را سنائی دگری
قوامی، شیعه دوازده امامی است و شعر زیر، گواه بر آن:

ز بعد علی یازده سپیدند به میدان دین در، ز عصمت سوار
یکی مانده زیشان نهان در جهان جهانی از و مانده در انتظار
و در جایی دیگر می سراید:

بعد از احمد دامن مهر علی در پای کش ز آن که بس ناخوش بودی سر گریان داشتن
وز پس او یازده سید که ما را واجب است اعتماد عقبی و دنیا بر ایشان داشتن
حب اهل بیت و اصحاب آنچنان دارم به طبع کم به تیغ از دوستیگان باز نتوان داشتن
قوامی از مناقب خوانان و ستایش گران شیعه بوده است:

قوامی از آن است مداح تو که تا کار او به سامان کنی

در آن زمان، یعنی قرن ششم هجری، مناقب خوانی، گونه ای از شعر برای دعوت به مذهب شیعه و تبلیغ بوده است و بسیار اثرگذار و دگرگونی آفرین. از این روی، زمامداران خودسر و سرکش، این گروه را برنمی تابیده و از کار آنان جلوگیری می کرده اند و حتی گاه، چنان پایه های حکومت خود را در خطر ریزش می دیده که زبان ستایش گران آل علی را می بریده و یا به دارشان می آویخته اند.

قوامی دوستدار اهل بیت و سوگوار حسین و مرثیه گوی اوست:

روز دهم ز ماه محرم به کربلا ظلمی صریح رفت بر اولاد مصطفی
هرگز مباد روز چو عاشور در جهان کان روز بود قتل شهیدان کربلا

آن تشنگان آل محمد اسیروار	بر دشت کربلا به بلا گشته مبتلا
اطفال و عورتان پیمبر برهنه تن	از پرده رضا همه افتاده بر قضا
فرزند مصطفی و جگر گوشه رسول	سر بر ستان و بدن بر سر ملا
عریان بماند پردگیان سرای وحی	مقتول گشته شاه سراپرده عبا
قتل حسین و بردگی اهل بیت او	هست اعتبار و موعظه ما و غیر ما
دل در جهان میند کزو جان نبرده اند	پرورده پیمبر و فرزندان پادشا
هر گه که پادم آید از آن سید شهید	عیشم شود منقص و عرم شود هبا
کار چو تو بزرگ نه کاری بود حقیر	قتل چو تو شهید نه قتلی بود خطا
فرزند آن کسی که ز ایزد برای اوست	در باغ وحی جلوه طاووس (هل آئی)
در خانه نبوت و عصمت برای تو	سادات را جمال شد، اسلام را بها ^{۷۷}

سوزنی سمرقندی: سوزنی (م: ۵۶۹ق) اهل نسف (نخشب) بوده و در نظم استاد مسلم و در نثر نیز دستی داشته است. سوزنی، شاعری ستایش گرو و هزل گو و از سروده های وی برمی آید که شیعه دوازده امامی بوده است:

سپهر جاه علی افتخار دین که ز فخر
چو شیعه مذهب خود را بر آن علی بندم

بسیاری از ممدوحان سوزنی، از سادات آل حسن و آل حسین بوده که در آن زمان در ولایت خراسان، سمت امیری داشته اند.

از نسل حسین بن علی، شاه شهیدی	نه ز تخمه جمشیدی و ز گوهر مهرج
اطهر و اشرف شد آل حسین بن علی	آن که علی جاه او هر روز عالی تر سزد

*

چون مناقب نامه آل علی دفتر کند	نام او چون فاتحه آغاز آن دفتر سزد
تاج سر سادات حسین علی آن کو	پیمبر حق راست گرامی تر فرزندان

*



من از هوای جگر گوشگان پیغمبر نه برکنم دل تا جان بود موافق تن
همه هوای من آن است تا شود ماهر به مدح آگ نبی طبع من به نظم سخن



از آن چه به، که مزین شود مرا دیوان به مدح عترت کرار، شیر شیراز^{۷۸}

فلکی شروانی: فلکی (م: ۵۷۷ق) برخلاف شاعران و درباریان هم روزگار خویش، به روش شیعه و دوستی با خاندان علی (ع) گرایش داشته است. شاید به همین سبب بوده که شروان شاه او را به زندان افکنده و بر او خشم گرفته است. او، در قصیده‌ای که در زندان به عنوان شروان شاه می‌سراید، عشق و علاقه خویش را به خاندان پیامبر (ص) این گونه در قالب شعر می‌ریزد:

به نور روضه سید، به خاک مشهد حیدر به سنگ خانه کعبه، به آب چشمه زمزم
به آب چشم اسیران اهل بیت پیغمبر به خون پاک شهیدان عشر ماه محرم^{۷۹}

اثیرالدین آخسیکتی: اثیرالدین آخسیکتی (م: ۵۸۰ق) امیرالشعرای دربار سلاجقه، حنفی مذهب، از عشق و شیدایی خویش به خاندان پیامبر و آل علی، چنین پرده برمی‌دارد:

کجا رمزی دراندازد قتلی چون حسین آرد

کجا زهری برافشانند شهیدی چون حسن دارد



ایمان به دان دو میوه شاخ پیغمبری کازوی مراد عنصر شهبیر و شهباز است



سبزه فکنده بساط، بر طرف آبگیر لاله حق نمای، شعبده‌بوالعجب
پیش نسیم ارغوان قرطه خونین به کف خون حسینان باغ کرده چو زهر طلب^{۸۰}

انوری ایبوردی: انوری (م: ۵۸۷ق) هم‌روزگار سلطان سنجر سلجوقی و از ناموران شعر در خراسان بزرگ بوده است. از سروده های اوست:

ای جوادی که خاک پایت را بوسه ده گشته هر که تاجور است
عفو فرمای گر مثل گنهم خون شبیر و کشتن شبیر است^{۸۱}

*

حسام دولت و دین ای خدای داده ترا جمال احمد و جود علی و نام حسین^{۸۲}
به من از کسرت و بلا آورد که نیاورد کر بلا به حسین^{۸۳}

جمال الدین محمد اصفهانی: جمال الدین (م: حدود ۵۸۸ق) پدر استاد کمال الدین اسماعیل و سرآمد قصیده سرایان ایران در قرن ششم هجری است. وی حنفی مذهب بوده، اما به تشیع، گرایش داشته است. از اشعار اوست در مدح اهل بیت و واقعه کربلا:

خدای عزوجل، در زمین دو شاخ نشاند ز یک نهال برون آخته، حسین و حسن
یکی ز بیخ بکندند آب ناداده یکی به تیغ به زهر آب داده اینت حزن
اگر زمانه کسی را به طبع گشتی رام دگر نبودی مرا اهل بیت را توسن
چو با سلاله پیغمبر آن رود، تو که ای که از سلامت خواهی که باشدت جوشن
بمیر پیش تر از مرگ، تاری جاتی که مرگ نیز نیاردت گشت پیرامن^{۸۴}

خاقانی شروانی: خاقانی (م: ۵۹۵ق) را به سبب کمالی که در صناعت شعر داشته، حسان العجم لقب داده اند. وی شاعری آزاده، بلند نظر، نازک اندیش، دارای اندیشه ای عالی و همستی بلند بوده است. خاقانی در روزگاری تیره و تاریسته است و شیعیان در انزوای شدید به سر می برده اند و حاکمان متمم آنان را از هر گونه ابراز عقیده ای باز می داشته اند. از این روی

خاقانی، ناگزیر پاره‌ای از اندیشه‌ها و باورهای خود را به گونه کنایی و در پرده، بازگو می‌کرده است.

خاقانی به علت بدگویی و حسدورزی کینه‌ورزان، در دو نوبت، مدتی از عمر خود را در زندان حکومتی گذرانده است.

علوی دوست باش خاقانی کز عشیره علی است فاضل‌تر
بدشان، به ز مردم نیکو نیکشان از فرشته کامل‌تر
و با توجه به سروده‌های زیر که از او به یادگار مانده، می‌توان گفت:
وی، بی‌گمان شیعه دوازده امامی بوده است؛ زیرا تنها شیعیان دوازده امامی،
امام رضا(ع) و امامان پس از وی را قبول دارند.

به خراسان شوم ان شاء الله	آن ره آسان شوم ان شاء الله
بز سر روضه معصوم رضا	شبه رضوان شوم ان شاء الله
گرد آن روضه چو پروانه شمع	مست جولان شوم ان شاء الله

*

کو آن که به پرهیز و به توفیق و سداد	هم باقر بود و هم رضا و هم سجاد
از بهر عیار دانش اکنون به بلاد	کو صیرفی و کو محک و کو نقاد
ای عراقی الله جبارک سخت مشغرم به تو	وی خراسان عمرک الله سخت مشتاقم ترا
گرچه جان از روزن چشم شمایی روزی است	از دریچه گوش می‌بیند شفاعات شما ^{۸۵}

*

ز صد هزاران خلف یک خلف بود چو حسین	که نفس احمد بختی رام او زبید
ز صد هزاران بختی یکی نجیب آید	که کتف احمد جای زمام او زبید ^{۸۶}

ظهیرالدین فارابی: بی‌گمان ظهیر فارابی(م: ۵۹۸ق) شیعه دوازده امامی بوده و اعتقادی استوار و ناب به خاندان نبوت داشته است. از جمله اشعار زیر

گواه این سخن است :

ظهر با توجه گویم عجب که شناسی غریب خاک خراسان شهید خطه طوس

*

ای صبا گر به خراسان گذری بهر ظهر همتی جز ز دم شاه غریبان مطلب

*

ای ظهر از گور نقبی می زنم تا کربلا می روم گریان به پایوس حسین نشسته لب
بس که چشم غم سرشکم، با بلا آمیخته است خاک من دارد شرف مانند خاک کربلا^{۸۶}

ابوالمفاخر رازی: رازی (م: حدود ۶۰۰ ع) ادیبی فاضل بوده است. دیوانش به نظر نرسید؛ اما سروده هایی از او در آتشکده آذر و روضه الشهداء نقل شده است.

همان گونه که در جاهای دیگر نیز یادآور شده ایم، شاعران شیعه، یا چکامه ها و سروده های خود را از ترس ستم پیشگان و کینه ورزان، آن گونه که بایسته است، ثبت نکرده و یا اگر دیوانی ترتیب داده اند، به دست فرومایگان از بین برده شده است.

برای نمونه به کتاب شرح حال صاحب بن عبّاد که در آن از شاعران شیعه عهد وی و پس از وی نام برده شده است، بنگرید که شعر کدام یک از شاعران نامبرده مانده و به دست ما رسیده است؟

ابوالمفاخر رازی، در سروده هایی زبان حال عمر سعد را بیان می کند که به طمع حکومت ری و طبرستان، کمر به قتل حسین (ع) بست:

مرا بخواند عبیدالله از میان عرب رسید پر دلم از خواندنش هزار تعب
مرا امارت ری داد و گفت حرب حسین قبول کن که از او ملک راست، شور و شغب
به ملک ری دل من مسایل است و می ترسم به کینه چون بگشمت پادشاه ملک ادب

چگونه نیغ کشم در رخ کسی که وراست
 سزای قاتل او دوزخ است و می دانم
 ولی چو درنگرم در ری و حکومت آن
 در ترجمه حرّ ریاحی می سراید:
 منم شپردل حرّ مردم ربای
 کمر بسته پیش ولی خدای
 منم شیر و شمشیر بر آن به دست
 که دارد بر شیر و شمشیر پای
 و در پایان، او را سوار بر براق شهادت می بیند:
 خوشا حرّ فرزانه نامدار
 که جان کرده بر آل احمد نثار
 ز رخس تکبّر فرود آمده
 شده بر براق شهادت سوار
 به عشق جگر گوشه مصطفی
 برآورده از جان دشمن دمار^{۸۷}

باباافضل کاشانی: باباافضل (م: ۱۰۶۱ق) از رباعی سرایانی است که او را
 در ردیف ابوسعید ابوالخیر و خیّام شمرده اند.

باباافضل، شیعه دوازده امامی بوده و در ستایش اهل بیت رباعیهایی دارد،
 از جمله:

از روز ازل مهر علی در دل ماست
 با مهر علی سرشته آب و گل ماست
 گویند که در جهان چه حاصل کردی
 اندر دو جهان، مهر علی حاصل ماست
 گر مهر علی در دل و جانست نبود
 از دین محمدی نشانت نبود
 اثنا عشری اگر نباشی به یقین
 از دوزخ سوزنده امانت نبود
 یارب به رسالت رسول الثقلین
 یارب به قضاکننده پدر و حنین
 عصیان مرا دو نیم کن در عرصات
 نمی به حسن بیخش و نمی به حسین^{۸۸}

فریدالدین عطار نیشابوری: فریدالدین عطار (م: ۱۸۰۶ق) عارف صاحب دل

و مرد حال بوده است و در دریای معانی شناور. دریای معانی در دل وی،
چنان موج در موج می زده است که نمی دانسته چگونه آنها را به رشته بکشد:

ز بس معنی که دارم می ندانم که هریک را به هم چون در رسانم
معانی ضمیرم را عدد نیست مرا این بس که از خلقم مدد نیست
نه غایت می درآید در معانی نه نقصان می پذیرد این روانی^{۸۹}

عطار، از هر در سخن گفته و بسیار گفته:

ز هر در گفتم و بسیار گفتم چو زیر چنگ شعری راز گفتم
گفته اند عطار سنی مذهب بوده است؛ اما به گمان ما، این سخن
درست نیست. عطار به دلیل شعرهایی که در پاره ای از مجموعه های شعری
خود دارد و به دلیل جستارهایی که درباره امام باقر و امام صادق (ع) در
تذکره الاولیاء از کلک او تراوش کرده، سرسپرده آستان ولایت علی بن
ابی طالب بوده است.

عطار در دو مثنوی: مظهر الأسرار و مظهر العجائب، به روشنی، باور
راستین خود را به تشیع ابراز می دارد و نخستین کتاب خود را هم
مظهر العجائب نام می گذارد که برگرفته از لقب مولی الموالی علی بن
ابی طالب (ع) است. از همین روست که قاضی سمرقند، زبان به تکفیر عطار
می آلود و کتاب مظهر العجائب وی را می سوزاند.

عطار، خود، از این واقعه چنین یاد می کند:

عمر و قاضی چون مرادشمن گرفت مسخ گردید و ره گلخن گرفت
و در جای دیگر می سراید:

قصه من بسیار مردم کرده اند خاطر مسکین من آزرده اند

جور بسیار از جهان بر من رسید جور دنیا را همی باید کشید

انجام یک پژوهش سبک شناسی و متن شناسی علمی مظهر العجائب و

سنجیدن آن با دیگر آثار عطار، جای کم تر تردیدی باقی نمی گذارد که این اثر، از شاهکارهای عرفانی عطار و از میراثهای فکری فرهنگ شیعی و ایرانی است.^{۹۱}

عطار، عشق و علاقه و دلدادگی خود به پیامبر و خاندان نبوت را، در سروده زیر، به زیبایی می نمایاند:

از جمیع انبیای هر زمان	شد نبوت ختم بر احمد، بدان
بعد از آن ختم ولایت بر علی است	نور رحمت از کلام او جلی است
بعد حیدر، ختم بر مهدی بود	آن که در دین هدی هادی بود
این کتاب من زبان مهدی است	مؤمنان را رهنما و هادی است
این کتاب من چونایب آمد است	مظهر کل عجائب آمده است
خارجی گر منع فرماید مرا	رافضی گوید مرا او بر ملا
این ز گفت شافعی شد حاصلم	حب او رفض است و هست آن حد دلم
رفض نبود حب اداى خارجی	گمراه آن کو نیست بر او ملتجی
او ولی آمد بگفت کردگار	آنما بر خوان و بر ما شک میار ^{۹۲}

عطار در کتاب خسرونامه هم در شرح برتریهای امام حسن (ع) او را معصوم چهارم و امام دوم می داند و به روشنی از باور ژرف خود به تشیع سخن می گوید:

امامی کو امامت را حسن بود	حسن آمد که جمله حسن ظن بود
همه حسن و همه خلق و همه حلم	همه لطف و همه جود و همه علم
ز جودش هفت دریا هشت آمد	ز شوقش نه فلک در گشت آمد
سه نور پس قوی را چارم او بود	برای آن همه چیزش نکو بود
مربع زان سه آمد جوهر او	مثلث دو مستثنی در بر او
چو دو میراث مشکین زان سه تن داشت	چو جان در بر ازو با خویشتن داشت
دل پر نور او دریای دین بود	دو مویش از دو شست عبرتین بود ^{۹۳}

عطار تذکرة الاولیاء خود را، که در شرح ویژگیها، خویها، خصالهای

نیک عارفان و بزرگان نامدار است، با مدح و ستایش از امام جعفر صادق (ع) شروع می‌کند:

«آن سلطان ملت مصطفوی، آن برهان حجت نبوی، آن عالم صدیق، آن عالم تحقیق، آن میوه دل اولیاء، آن گوشه جگر انبیاء، آن ناقل علی، آن وارث نبی، آن عارف عاشق، این محمد جعفر صادق، رضی الله عنه.»

و با ستایش از امام محمد باقر (ع) به پایان می‌برد:

«آن حجت اهل معاملات، آن برهان ارباب مشاهدت، آن امام و اولاد نبی، آن گزیده احفاد علی، آن صاحب باطن و ظاهر، ابو جعفر باقر رضی الله عنه ...»

در جایی که امام جعفر صادق را می‌ستاید، در انگیزه یادکرد آن امام همام می‌نویسد:

«... اما سبب تبرک به صادق، رضی الله عنه، ابتدا کنیم که او نیز بعد از ایشان (اثمه قبلی) بوده است و چون از اهل بیت، بیش تر، سخن طریقت او گفته است و روایت از او بیش تر آمده، کلمه ای چند از آن حضرت بیاورم، که ایشان همه

از انگیزه‌هایی که سبب شد شاعران شیعی، در کانون توجه امامان و بزرگان دین قرار گیرند، اندیشه و فکری بود که شاعران در شعرشان بازتابانند و شور و نشوری بود که علیه دستگاه اموی و عباسی انگیزتند؛ یعنی آنان با نوشیدن از چشمه گوارای والای امامان، با حاکمان مستم‌پیشه به مبارزه پرداختند و شعرشان رنگی از مدح نداشت؛ بلکه رنگی از حماسه و خون داشت. هم از این روست که دستگاه حاکم در برابر شعر مذهبی واقعی واکنش نشان می‌داد.



یکی اند، چون ذکر او کرده آمد، ذکر همه بود، نبینی قومی که
مذهب او دارند (مذهب جعفری) مذهب دوازده امام دارند،
یعنی یکی دوازده است و دوازده، یکی»

اینک مصیبت نامه عطار درباره امام حسین:

کیست حق را و پیمبر را ولی؟	آن حسن سیرت، حسین بن علی
آفتاب آسمان را معرفت	آن محمد صورت و حیدر صفت
نُه فلک را تا ابد مخدوم بود	ز آن که او سلطان ده معصوم بود
قصر العین امام مجتبی	شاهد زهرا، شهید کربلا
تشنه او را دشنه آغشته به خون	نیم کشته گشته سر گشته به خون
آتچنان سر، خود که بُرد بی دریغ	کآفتاب از درد آن شد زیر میغ
گیسوی او تا به خون آلوده شد	خون گردون از شفق پالوده شد
کی کنند این کافران با این همه	کو محمد؟ کو علی؟ کو فاطمه؟
صد هزاران جان پاک انبیا	صف زده بینم به خاک کربلا
در تموز کربلا تشنه جگر	سر بریدنش، چه باشد زین پتر؟
با جگر گوشه پیامبر این کنند	وانگهی دعوی داد و دین کنند
کفرم آید، هر که این رادین شمرد	قطع باد از بن زبانی کاین شمرد
هر که در روی چنین آورد تیغ	لعنتم از حق بدو آید دریغ
کاشکی، ای من سگ هندوی او	کم ترین سگ بودمی در کوی او
یا در آن تشویر آبی گشتمی	در جگر او رها فرایی گشتمی ^{۹۲}

در حکایت آن صوفی که هرگز از دست کسی شربت نخورد، درباره
شدت بلاهای وارده بر کربلا بیان گوید:

گر ترا رنجی رسد یا زار می	آن ز عزتست نی از خوار می
آن چه خود بر انبیا رفت از بلا	هیچ کس ندهد نشان در کربلا

آن چه در صورت ترا رنجی نمود در صفت بیننده را گنجی نمود^{۹۵}



باز بنگر مرتضی را در نماز چون زدش آن گبر تیغ جانگداز
باز بنت احمد مختار بین از فدک و ظلم وامانده حزین
کشته چون گشتند سبطین از قضا این به زهر، آن شد شهید کریلا
شرح اولاد نبی را یک به یک گرد هم، حیران بمانی ز اهل شک^{۹۶}

شمس طبسی

شمس (م: ۶۲۴ق) هم روزگار آل افراسیاب و محمد عوفی صاحب
لباب الالباب بوده و اشعار زیر بدو نسبت داده شده است:

بلای دور فلک چون غم از دودیده بریخت مگر حدیث شهیدان کریلا برداشت
ز اشک مردم چشمم به رسم عاشورا ز خاک پای خداوند، توتیا برداشت^{۹۷}

سراج الدین قمری آملی: سراج الدین (م: ۶۲۵ق) شاعری ستایش گر بوده و
بزرگان ری و مازندران را مدح گفته است. از وی در ردیف مدیحه سرایان
بزرگ تشیع در تاریخ ادب فارسی نام می‌برند. یادکرد از غمها، دردها و
گرفتاریهای امام حسین (ع) در جای جای دیوان شعر خود، از ویژگیهای
شعری اوست.

سعد مصیبت و اندوه رویداد عاشورا به شهادت رسیدن امام حسین (ع)
می‌سراید:

ای تازه غنچه در چمن لطف روزگار از باد مرگ ریخته، در موسم بهار
تازه شد از مصیبت تو سوز کریلا گوهر گریست از غم تو چشم ذوالفقار
شام از آیت چو اهل عبا شد، سیاه پوش روز از غمت چو قند ز شب ماند سوگوار^{۹۸}

کمال الدین اسماعیل اصفهانی: کمال الدین (م: ۶۳۵ ق.) از شاعران نامور نیمه دوم قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری است. کمال الدین در ظاهر پیرو اهل سنت بوده و برابر خواست و نیاز زمان و روی کار آمدن شافعیان و حنفیان در اصفهان، هر دو گروه را مدح گفته است.

کمال الدین، با این که هر دو گروه شافعی و حنفی را مدح گفته، اما به خاطر اختلافها و درگیریهایی که این دو گروه داشته اند، از آنها دل خوشی نداشته است. علامه امینی در شهیدان راه فضیلت، کمال الدین را در ردیف شهیدان آورده و از او چنین یاد کرده است:

«از دیگر کسانی که در قرن پنجم هجری شهید گشتند،

کمال الدین، اسماعیل بن جمال الدین بن عبدالرزاق اصفهانی،

متخلص به کمال است.»

نویسنده الحصون المنيعة می گوید:

«از شاعران و ادیبان بزرگ و از شیواگویان سترگ بود و از

مشهورترین رساگویان اصفهان که خلاق المعانی لقب گرفته

بود. بلندپایگی و استواری سخن و معانی تازه آوردن، او را در

میان شاعران مقامی ارجمند بخشیده است.»^{۹۹}

کمال در پرورش وحشیانه مغولان به اصفهان در سال ۶۳۵ هجری کشته شد.

کمال از مشاهیر شاعران عصر خویش بوده و در میانه های عمر، دست از وابستگی ها و

دلبستگی ها شسته و از زوا برگزیده و بر طریقه شیخ شهاب الدین سهروردی بوده است.

در هر حال، کمال، مذهب خود را به درستی فاش نکرده و هنگامی هم

که درباره مذهب او پرسش شده، پاسخ داده است:

به تعیین نام و لقب در دهم تن بدان، تا به نزد تو باشم مقرب

ولیکن رهی، مرد این کار نیست اگر نیز شرط است، تعیین مذهب^{۱۰۰}

درباره امام حسین (ع) اشعار زیر، از اوست:

چون محرم رسید و عاشورا خنده بر لب حرام باید کرد
در پی ماتم حسین علی گریه از ابر، وام باید کرد
لعت دشمنانش باید گفت دوستداری تمام باید کرد^{۱۱۱}
درباره لعن کنندگان آن عزیز رمیده دل رسول الله می سراید:
اگر کسی پسری را از آن تو بکشد به عمر خویش ره لعنتش رها نکنی
اگر کشته فرزند مصطفاست یزید حدیث لعن و نفرین او، چرانکنی
تو بر کشته فرزند خود مکن لعنت چو بر کشته فرزند مصطفی نکنی^{۱۱۲}

جلال الدین محمد مولوی: جلال الدین محمد (م: ۶۷۲ ق.) با اندیشه های نو و روشن گر خود، باغی در اوج کمال و جمال، مهیا کرد، تا روشن دلان صاحب نظر و عاشقان سوخته جگر در آن پیاسایند و از خنکا و میوه های آن تا ابد بهره برند.

مثنوی او، تره بان معراج حقایق است. این تره بان، از بهر آن ساخته شده تا روشن دلان و پاک دلان بر زیر پا نهند و به آسمان معانی بالا روند و روح را صفا و ذهن را جلا دهند:

تره بان آسمان است این کلام هر که زین برمی رود آید به بام
نی به بام چرخ کو اخضر بود بل به بامی کز فلک برتر بود
نام گزیده را ازو آید نوا گردشش باشد همیشه زان هوا^{۱۱۳}

جلال الدین، سنی مذهب است؛ اما از آن جا که دلی لبالب از عشق به خدا و انسانهای خداجوی دارد، نقاب مذهب ویژه نتوانسته جلوی دیدگان او را از نگریستن به زیباییهای دیگر مذہبها بگیرد و یا به این باور راستین رسیده که انسانهای والا، آنان که به اوج آسمان معنی و عشق رسیده اند، در اقلیم ویژه

نمی گنجند و نمی توان آنان را ویژه و در حصار مذهبی دانست، بلکه آنان ورای آیینها و مذبهایند و در نزد پیروان همه مذبهها و آیینها، والا، مقدس، دارای روحهای باصفا و ذهن جلا داده شده اند.

روی همین باور به علی و اولاد علی سخت عشق می ورزد و در مثنوی و دیوان شمس، زمزم سینه اش، می جوشد و می خروشد و لؤلؤ و مرجان ستایش علی و اولاد علی را بیرون می افکند و به دوستان آن والا مردان، هدیه می کند. او، رویداد بزرگ عاشورا و شهیدان و دلایر مردان نینوا را در قالب پس باشکوه عرقانی و در غزلی ناب، زلال و برانگیزاننده می ریزد و با عشق، مهرورزی و شیدایی و با غم و اندوهی تمام می سراید:

کجائید ای شهیدان خدائی	بلاجویان دشت کربلایی
کجائید ای سبک روحان عاشق	پرندۀ ترز مرغان هوایی
کجائید ای شهبان آسمانی	بدانسته فلک را در گشایی
کجائید ای ز جان و جان رهیده	کسی مر عقل را گوید: کجایی
کجائید ای در زندان شکسته	بداده و امـداران را رهائی
کجائید ای در مخزن گشاده	کجائید ای نوای بی نوایی ^{۱۰۴}

سعدی شیرازی: مصلح الدین سعدی (م: ۶۵۹ ق.م) نویسنده و شاعر بزرگ قرن هفتم هجری است. اگرچه وی به سنی شافعی شهره است، اما دست کمی از عالم و شاعر شیعه ندارد. عشق، علاقه و مهرورزی او، به علی و خاندان او و شهیدان والا مقام کربلا، بویژه فرزندان فاطمه، زرف و بسان چشمه همیشه جوشان است و فرونشاندۀ تشنگی ها:

فردا که هرکسی به شفیع ز زند دست	مائیم و دست و دامن معصوم مرتضا
پیغمبر آفتاب منیر است در جهان	وینان ستارگان بزرگند و مقتدا

یارب به نسل طاهر اولاد فاطمه یارب به خون پاک شهیدان کربلا
یارب به صدق سینه شیران راستگوی یارب به آب دیده مردان آشنا^{۱۰۵}

سیف الدین فرغانی: سیف الدین (م: ۷۱۰ ق.) از شاعران و سخنوران توانای قرن هفتم هجری است.

او در اصل، از اهالی فرغانه ماوراءالنهر به شمار می‌رود، ولی در ابتدای عمر، به شهر «آتسرا»، در نزدیکی قونیه از شهرهای آسیای صغیر رفته و در آن جا ساکن گردیده است.

سیف از هم‌روزگاران سعدی شیرازی و با او مکاتبه و مشاعره داشته است. سیف الدین با توجه به مرتبه بلند خود در شعر و ادب و عرفان، به سبب انزوا و پروا از ستایش فرمانروایان و امیران ستم‌پیشه و فاسد زمان، به سر زبانها نیفتاد و شهرت نیافت و سکنی گزیدن در شهر کوچک «آتسرا»، بر این گمنامی افزود و در گمنامی نیز، رخت از این جهان بست.

سیف، پس از مهاجرت از ایران و سکنی گزیدن در شهرهای روم، دیگر به میهن باز نگشت و در مدت در روزگاری چشم از جهان فرو بست که آسیای صغیر، در زیر سیطره ایلخانان و پیدادگران مغول، جولانگاه فقر و پریشانی و بی‌سامانی گردیده و پیوند و بستگی آن سامان با ایران (که در آغاز قرن هفتم بسیار قوی بود) به سستی گراییده بود. سیف، اگرچه سنی بوده؛ اما عشق و علاقه فراوانی به اهل بیت (ع) داشته است.

او از زمره قدیمی‌ترین سخنورانی است که درباره امام حسین مرثیه سروده است. در مرثیه زیر، سیف که با دیدی اخلاقی و نصیحت‌گرایانه به حادثه کربلا پرداخته است، مردم را به اقامه مراسم تعزیت «کشته کربلا» و «گوهر مرتضی» و «فرزند رسول» و زاری کردن، فراخوانده و گریه و ندبه را در این

عزا، سبب فرو آمدن «غیث رحمت» و شست و شوی غبار کدورت از دل دانسته است:

ای قوم، در این عزا بگریید	بر گشته کربلا بگریید
با این دل مرده خنده تا چند	امروز در این عزا بگریید
فرزند رسول را بکشتند	از بهر خدای را بگریید
از خون جگر سرشک سازید	بهر دل مصطفی بگریید
وز معدن دل به اشک چون در	بر گوهر مرتضی بگریید
با نعمت عافیت به صد چشم	بر اهل چنین بلا بگریید
دل خسته ماتم حسینید	ای خسته دلان هلا بگریید
در ماتم او خمش مباشید	یا نعره زنید یا بگریید
تا روح که متصل به جسم است	از تن نشود جدا بگریید
در گریه سخن نگو نیاید	من می گویم شما بگریید
بر دنیای کم بقا بخندید	بر عالم پر عنا بگریید
بسیار در او نمی توان بود	بر اندکی بقا بگریید
بر جور و جفای آن جماعت	یک دم ز سر صفا بگریید
اشک از پی چیست؟ تا بریزید	چشم از پی چیست؟ تا بگریید
در گریه به صد زبان بنالید	در پرده به صد نوا بگریید
نسیان گنه صواب نبود	کسردید بسی خطا، بگریید
وز بهر نزول غیث رحمت	چون ابر، گه دعا بگریید ^{۱۰۶}

سلطان ولد: سلطان ولد (م: ۷۱۲ ق.). فرزند جلال الدین محمد بلخی است. وی، مانند پدر، در نظم و نثر توانا بوده و به شیوه پدر نیز سخن گفته است:

دو نمونه از سروده های وی را که اشاره به امام حسین (ع) دارد، در این جا نقل می کنیم.

نخوت کم کن، چو حسین و حسن کبر و منی را مفرّا چون یزید
کبر و فزونی علف دوزخند هر که زداو کم، به بهشتی خزید
و در غزلی دیگر دارد که:
چو تو نیست هیچ شبخی، تو ورای بازیلدی نو غزیری چون حسینی، نه ظلیل چون یزیدی^{۱۰۷}

علاءالدوله سمنانی: علاءالدوله (م: ۷۳۶ ق.) از بلندپایگان صوفیه و عارفان بزرگ و نامور قرن هفتم و آغاز قرن هشتم است.

وی، از هم روزگاران پادشاهان ایلخانی و به ظاهر، شیعه دوازده امامی بوده است. در قصیده ای می میراید:

کمال حسن خلف اندر حسن دان وفا اندر شهید کربلا بین
و در قطعه ای می سراید:

ز حسن حسن بر خوری وز حسین شوی در معارف امین محمد
اگر هستی از دوستداران ایشان تو پیرو راستین محمد
ایارب کنی عسوان آل عبا که این است نقش نگین محمد
حسن با حسین، فاطمه با علی بُدند بر یسار و یعین محمد
اگر منصفی راست گو، آن زمان جز ایشان که بودند، گزین محمد^{۱۰۸}

اوحدی مراغه ای اصفهانی: اوحدی (م: ۷۳۸ ق.) از نامورترین شاعران قرن هشتم هجری است. وی، در اصل، اهل اصفهان بوده، از آن جا که مدتی از عمر خود را در مراغه گذرانده و در همان جا هم، چشم از جهان فرو بسته، به مراغه ای شهره شده است.

شماری از صاحبان تراجم اوحدی را شاقعی مذهب دانسته اند، لیکن از سروده های او برمی آید که شیعه بوده و تقیه می کرده است.

اهل بیت تو سر به سر نورند	بر زمین حرّ و بر فلک حورند
وارثانند دین و علمت را	حارسان گشته مریقینت را
هر که چیزی بیافت زیشان یافت	گم شد آن کس که روی از ایشان تافت
دیدم از خوان آن نفیس عرب	متصل نفس کربلا به کرب
نشود جور بر چنان شاهی	مگر از چون یزید گمراهی
بخت [ببخت] آن کس که سر به خواب کشید	تیغ بر روی آفتاب کشید ^{۱۰۹}
به حدیث حیات پیوندت	به جگر گوشگان دلبندت
به شهیدان کربلا زفسوس	به ستم کشتگان مشهد طوس ^{۱۱۰}

کمال الدین محمود، معروف به خواجوی کرمانی: خواجوی کرمانی (م: ۷۵۳ ق.) از گویندگان بنام نیمه دوم قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم هجری است. در روزگار سلطان الجایتو (سلطان محمد خدابنده) و فرزندش سلطان ابوسعید بهادر، از پادشاهان تیموری، می زیسته است.

خواجو در مدح خاندان رسالت، سروده های بسیار دارد. و سروده زیر، از سروده های عاشورایی اوست:

به خون خلق حسین و به حُسن خلق حسن
 به جدّ و جهد و جهاد مهاجر و انصار^{۱۱۱}
 خون شفق در کنار چرخ به سوک حسین (ع)
 دود غسق در جگر دهر، به داغ حسن (ع)
 آنک بود رعد را، از غم او ناله کار
 وانک بود ابر را، بی رخ او گریه فن

روضة تحقیق را، گیسوی آن ضحیران
گلشن توحید را، عارض این نستر
یافتنه خلد برین، از لب این ناردان
و آمده در باغ دین، قامت آن نارون
نیست به جز ذکرشان، مفتی جان فنون
نیست به جز فکرشان دوحه دل را فنون^{۱۱۲}

ابن یمین فریومدی: ابن یمین (م: ۷۶۹ ق.) شیعه دوازده امامی بوده و از چکامه هایی که در مدح خاندان رسالت و امامان (ع) سروده، حُسن عقیدت و صفای سیرتش نمایان است.

ابن یمین، هم روزگار امیران سربردار بوده و ستایش گر آنان.
ابن یمین، در بین شاعران و سرایندگان، برجستگی ویژه ای دارد و آن این که: ستایش گریهای او را برخلاف ستایش گریهای سرایندگان دیگر، جایز شمرده اند؛ زیرا امیران سربرداری، افزون بر شیعه بودن، به خاطر آن که سپاه مغول را، که شکست ناپذیری نمود، درهم شکستند و ریشه آنان را پس از چیرگی و سیطره دراز مدت بر ایران، از ایران برکنند و هیمنه آنان را از دلها زدودند و قدرت و شوکت این قوم غدار را حقیر و پست جلوه گر ساختند.

امرای سربردار، در حالی که در دستی قائمه شمشیر داشتند، با دست دیگر، به گستراندن شکوه و شوکت تشیع، که خود از اسرار ماندگاری و پایداری و اساس استقلال و قومیت ایران و مایه فخر ما ایرانیان است، کوشش داشته اند.

از سروده های ابن یمین است:

کیستند اولاد او، اول حسن وان که حسین
 آن که ایشان را نبی فرمود، امام و مقتدا
 بنده این هر دو مخدومیم در دیوان شرع
 می کنم ثابت به حکم مصطفی، این مدعا^{۱۱۳}
 چون گذشت از مرتضی اولاد او را دان امام
 اولین زیشان حسن، وانگه شهید کربلا^{۱۱۴}

ناصر بخارایی: ناصر (م: ۷۷۳ ق.) از شاعران شناخته شده و نامور قرن
 هشتم هجری است و در مسلمانان، راسخ و پاك باور، از سروده های
 او برمی آید که به تشیع پای بند بوده و به امامان شیعه، علاقه داشته است.
 در سروده های خود، بارها از امامان به بزرگی یاد کرده و آنان را ستوده
 است.

حسین خُلق و حسن خُلق و مرتضی دانش
 که سرخ گشت ازو، روی آل پیغمبر
 ای به اوصاف حسین از همه اقربان اقرب
 وی به اخلاص حسن از همه یاران ممتاز

*

خدا یگان بشر، فخر آل پیغمبر
 حسین خُلق و حسن خُلق و مرتضی آئین

*

سر یزید بیفکن به زیر پای حسین
 به بیست روز بیرون آر، این معما را

سلمان ساوجی: سلمان(م: ۷۷۸ق.) در قرن هشتم می زیسته و در شعر به مقام بالایی دست یافته و در ردیف قصیده سرایان درجه اول ایران، جای گرفته است. وی، هم روزگار حافظ و خواجوی کرمانی است و باور ژرف به امامان دوازده گانه دارد و به تشیع عشق می ورزد و آندوه و ناشکیبایی خود را در سوگ شهیدان کربلا، بویژه سالار و سرور آنان، چنین ترسیم می کند:

خاک و خون، آغشته لب تشنگان کربلاست

آخر ای چشم بلاین، جوی خون بایت کجاست

ای دل بی صبر من، آرام گیر این جامی

کاندین جا منزل آرام جان مرتضاست

جز به چشم و چهره مسپر خاک این در، کان همه

ترگس چشم و گل رخسار آل مصطفاست

این سواد خوابگاه قره العین علی است

وین حریم بارگاه کعبه عز و علامت

روضه پاک حسین است آن که مشکین زلف حور

خویشتن را بسته بر جاروب این جنت سرامت

ز اب چشم زایران روضه اش «طوبی لهم»

شاخ طوبی را به جنت قوت نشو و نماست

شمع عالم تاب عیسی، درین دیر کهن

هر صبح از پرتو قندیل زرینش ضیاست

ای که زوار ملائک را جنابت، مقصد است

ری که مجموع خلاق را ضمیرت پیشواست

نعل شبرنگ تو گوش عرشیان را گوشوار

خاک نعلین تو چشم روشنان را توتیاست



کوری چشم مخالف، من حسینی مذهبم
 راه حق این است و نتوانم نهفتن راه راست
 ای چو دریا خشک لب، لب تشنگان رحمتیم
 آبرویی ده به ما، کاب همه عالم تراست

محتشم کاشانی: مولانا سید کمال الدین علی، فرزند خواجه میراحمد کاشانی، با نام شعری محتشم، در حدود سال ۹۰۵ ق. در کاشان، چشم به جهان گشود و به سال ۹۶۶ هجری در زادگاه خود، رخت به سرای باقی برد.

محتشم، کم به سیر و سفر پرداخته، و در چند سفری که به نجف، کربلا و خراسان داشته، قصیده‌هایی سروده که زیبا، دلکش و خواندنی اند. در مدح حضرت امیر(ع):

ای نثار شام گیسویت، خراج مصر و شام
 هندوی خال ترا صد «یوسف مصری» غلام

*

در مدح امام حسین(ع):
 این زمین پر بلا را نام، دشت کربلاست
 ای دل بیدرد، آه آسمان سوزت کجاست؟

*

در مدح امام رضا(ع):
 می کشد شوق عنان، باد این کشش درازد یاد
 تا شود تنگ عزیمت تنگ بر خنک مراد^{۱۱۵}
 مدرس تبریزی می نویسد:

«محتشم، پس از وفات برادرش عبدالغنی [همو که سروده های وی را به هند نزد پادشاهان آن دیار برد و در همان جا درگذشت] مرثیاتی بسیاری درباره او می گفت، تا شبی در عالم رؤیا به خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) رسید.

فرمود: چرا در مصیبت برادرت مرثیه گفته ای و برای فرزندم حسین (ع) مرثیه نمی گویی؟

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! مصیبت حسین (ع) خارج از حد و حصر است و لذا آغاز سخن را پیدا نمی کنم.
فرمود:

«بگو: باز این چه شورش است که در خلق عالم است. ۱۱۶»

باری مرثیه سروده شد و از همان روزهای آغازین، به دلها نشست و به سینه ها راه یافت و شیعیان و علاقه مندان به حسین بن علی (ع) سالار شهیدان، آن را زمزمه می کردند و اشک می ریختند.

مرثیه محتشم، پذیرش عام یافت، تا آن جا که صاحب نتایج الافکار می نویسد:

«اگرچه اکثر عالی طبعمان به فکر مرثیه آن حضرت [امام حسین (ع)] پرداختند، فاما این مرثیه، شانی و شرف و مقبولیتی بالاتر دارد. ۱۱۷»

و تا امروز نیز، مرثیه ای به این درجه از شهرت و سوز و اثر پدید نیامده است.

در پایان، از باب ختامه مسک، سخنی از محدث نامور و جلیل، حاج شیخ عباس قمی می آوریم:

«محتشم شاعر، صاحب مرثیاتی معروفه، که در جمیع تکایا و



مجالس ماتم ابو عبدالله الحسین (ع) بر در و دیوار آن نصب شده
است و گویا که از حزن و اندوه، آن اشعار نگاشته شده، یا از
خاک کربلا مرشته شده است. به هر جهت، این اشعار، مثل
مصیبت حضرت ابو عبدالله (ع) به هیچ وجه مندرس نمی شود.
و این کشف می کند از عظمت و بزرگی مرتبت و کثرت معرفت
محشتم. ۱۱۸

محشتم در نخستین ترکیب بند این مرثیه جانگداز می سراید:
باز این چه شورش است که در خلق عالم است؟
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؟
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
بی نفخ صور خامسته تا عرش اعظم است؟
این صبح تیره باز دمید از کجا کزو
کار جهان و خلق جهان جمله درهم است؟
گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب
کاشوب در تمامی ذرات عالم است
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
این رستخیز عام که نامش محرم است
در بارگاه قدس که جای ملال نیست
سرهای قدمیان همه بر زانوی غم است
جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند
گویا عزای اشرف اولاد آدم است
خورشید آسمان و زمین، نور مشرقین
پرورده کنار رسول خدا حسین ۱۱۹

بی نوشتها:

۱. سفینه البحار، ج ۲/ ۴۴۰.
۲. والذین آمنوا أشد حبا لله.
۳. فطرة الله التي فطر الناس عليها. روم، آیه ۲۲.
۴. سفینه البحار، ج ۱/ ۲۰۱.
۵. بحار الانوار، ج ۴۴/ ۲۲۳-۲۵۰.
۶. همان/ ۲۶۷-۲۷۰.
۷. همان/ ۲۶۹-۲۷۲.
۸. همان، ج ۴۵/ ۲۰۱، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۱، بابهای ۴۰، ۴۱، ۴۳.
۹. الفلذیر، ج ۲/ ۱۲۴ بحار الانوار، ج ۲۶/ ۲۳۰-۲۳۲.
۱۰. سیرتنا وستتنا/ ۳۷.
۱۱. بحار الانوار، ج ۴۴/ ۲۹۶.
۱۲. اقناع اللائم/ ۱۵۱.
۱۳. همان/ ۱۵۰-۱۶۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵/ ۲۹۲-۲۹۴.
۱۴. ادبیات و تعهد در اسلام، محمدرضا حکیمی/ ۲۸۴-۲۹۱.
۱۵. جمهرة اشعار العرب/ ۱۲.
۱۶. المدخل الى تعلم المکالمه العربیه، محمد و علی حیدری/ ۶۶، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۷. تاریخ الاسلام، دکتر ابراهیم حسن، ج ۱/ ۳۹۹.
۱۸. تاریخ العرب، فیلیپ حتّی، ج ۲/ ۲۵۳، به نقل از جهاد الشیعه، سمیره المختار الیشی/ ۲۷.
۱۹. تاریخ الامم والملوک، جریر طبری، ج ۴/ ۲۵۳.
۲۰. همان، ج ۴/ ۳۴۸، ۳۷۱؛ ج ۶/ ۲۶۷.



۲۱. همان، ج ۴/ ۱۲۴۸؛ ج ۶/ ۲۴۸؛ عقد الفريد، ج ۴/ ۳۸۱؛ مروج الذهب، ج ۲/ ۶۵.
۲۲. تاريخ يعقوبی، ج ۲/ ۱۸۶-۱۸۷.
۲۳. الارشاد، شيخ مفيد/ ۱۲۳.
۲۴. تاريخ النياحة، شهرستانی، ج ۱/ ۷۳.
۲۵. حياة الامام الحسين، قرشي، ج ۳/ ۳۴۷-۳۵۲.
۲۶. تاريخ النياحة، شهرستانی، ج ۱/ ۹۸؛ تاريخ الامم والملوك، طبري، ج ۴/ ۳۵۷.
۲۷. سيرة الائمة الاثنى عشر، هاشم معروف الحسنی، ج ۲/ ۱۲۵-۱۳۳.
۲۸. حياة الامام الحسين، قرشي، ج ۲/ ۳۷۶-۳۹۳.
۲۹. مقتل سيد الاوصيا/ ۱۵۴. به نقل از: تاريخ النياحة، سيد صالح شهرستانی، ج ۱/ ۱۶۵.
۳۰. نهضة الحسين، هبة الدين شهرستانی/ ۱۵۱.
۳۱. الكامل، ابن اثير، ج ۴/ ۴۵.
۳۲. تاريخ النياحة، ج ۱/ ۱۰۴؛ رياض الاحزان/ ۵۹-۶۰.
۳۳. سيرة الائمة الاثنى عشر، هاشم معروف الحسنی، ج ۲/ ۱۴۶؛ الكامل، ابن اثير، ج ۲/ ۷۳؛ ثورة الحسين، محمد مهدي شمس الدين/ ۲۶۱-۲۶۷؛ حياة الامام الحسين، قرشي، ج ۳/ ۴۵۳.
۳۴. سيرة الائمة الاثنى عشر، ج ۲/ ۱۴۶.
۳۵. تاريخ يعقوبی، ج ۲/ ۱۹۵.
۳۶. الحياة السياسية الامام الرضا، جعفر مرتضى عاملی/ ۴-۵.
۳۷. مقاتل الطالبين، ابو الفرج اصفهانی/ ۵۹۷.
۳۸. همان/ ۵۲۱.
۳۹. امامان شيعة و جنبشهای مكتبي، مدرسی/ ۱۲۶، بنياد پژوهشهای اسلامي، آستان قدس.

۴۰. آل بویه، علی اصغر فقیهی/ ۱۶۸-۲۶۰.
۴۱. دول الشیعه، مغنیه/ ۶۶. به نقل از تاریخ النیاحه، شهرستانی، ج ۱/ ۱۱۲.
۴۲. المعالی السبطين، ج ۲/ ۱۴.
۴۳. ادب الطف، ج ۱/ ۲۳۶.
۴۴. همان/ ۷۸.
۴۵. همان/ ۱۵۸.
۴۶. همان/ ۶۷.
۴۷. همان/ ۷۱.
۴۸. همان/ ۷۱-۷۲.
۴۹. همان/ ۲۵۴.
۵۰. همان/ ۶۱.
۵۱. نهضة الحسين، هبة الدين شهرستانی/ ۱۶۶.
۵۲. مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی/ ۱۵۱.
۵۳. نهضة الحسين/ ۱۶۵.
۵۴. همان/ ۱۶۵.
۵۵. همان/ ۹۷، برگزیده الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ترجمه محمد حسین مشایخ فریندنی، ج ۱/ ۷۸۱، علمی و فرهنگی.
۵۶. ادبیات انقلاب در شیعه، صادق آینه‌وند، ج ۱/ ۹۳.
۵۷. نهضة الحسين/ ۱۷۰.
۵۸. ضحی الاسلام، احمد امین.
۵۹. The Oxford Encyclopedia of the modern islamic world, 1995, Vol1 (ترجمه سید حسن اسلامی) 368-372.
۶۰. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، ج ۵/ ۶۲۲، ابن سینا، تهران.



۶۱. دیوان منسوب به حلاج/ ۱۰.
۶۲. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، ج ۲/ ۱۹۵.
۶۳. مذابح رضوی در شعر فارسی، احمد احمدی بیرجندی و سید علی تقوی زاده/ ۱۳،
بنیاد پژوهشهای اسلامی.
۶۴. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲/ ۱۹۲.
۶۵. مذابح رضوی/ ۱۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲/ ۱۹۴-۱۹۵.
۶۶. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲/ ۱۸۸، ۱۹۲-۱۹۴، النقض، عبدالجلیل قزوینی
رازی، به تصحیح سید جلال الدین حسینی ارموی/ ۷۷، انتشارات انجمن آثار
ملی، تهران ۱۳۵۸.
۶۷. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲/ ۱۹۵.
۶۸. مجالس المؤمنین، قاضی نور الله شوشتری، ج ۲/ ۶۲۷، اسلامی، تهران؛
مذابح رضوی/ ۳.
۶۹. مذابح رضوی/ ۴.
۷۰. همان/ ۵.
۷۱. دیوان سیف الدین فرغانی، به کوشش ذبیح الله صفا، ج ۱/ ۱۷۶-۱۷۷، دانشگاه
تهران؛ شعر کهن در ترازوی نقد اخلاقی، حسین رزمجو، ج ۲/ ۲۷۱-۲۷۲،
آستان قدس رضوی.
۷۲. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳/ بخش اول/ ۱۴۲-۱۴۳.
۷۳. دیوان عمیق بخارائی، تصحیح سعید نفیسی/ ۸۱.
۷۴. همان/ ۱۳۴.
۷۵. دیوان ادیب صابری ترمذی، تصحیح محمدعلی ناصح/ ۱۵۹، ۲۳۲، ۲۴۲،
۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۷.
۷۶. دیوان سید حسن غزنوی، تصحیح سید محمدتقی مدرس رضوی/ ۱۵۷-۱۵۸.

۷۷. دیوان امیر قوامی رازی، به تصحیح جلال الدین حسینی ارموی/ ۱۲۵-۱۳۸.
۷۸. دیوان سوزنی سمرقندی، به اهتمام ناصرالدین شاه حسینی/ ۲۸، ۴۵، ۱۵۹.
۷۹. دیوان فلکی شروانی، به اهتمام طاهر شهاب/ ۹، ۴۷.
۸۰. دیوان اثیرالدین اخسیکتی، تصحیح رکن الدین همایون فروغ/ ۲۷، ۵۰، ۳۵۰.
۸۱. دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، ج ۱/ ۶۶.
۸۲. همان، ج ۲/ ۷۰۶، ۷۱۰.
۸۳. همان، ج ۲/ ۷۰۶، ۷۰۸.
۸۴. دیوان جمال الدین محمد اصفهانی، تصحیح حسن وحید دستگردی/ ۱۷.
۸۵. دیوان خاقانی شروانی، به کوشش ضیاء الدین سجادی/ ۲.
۸۶. همان/ ۸۵۴.
۸۷. دیوان ظهیر الدین قاریابی، به اهتمام هاشم رضی/ ۱۸۷، ۲۸۰.
۸۸. روضة الشهداء، ملاحسین واعظ کاشفی، تصحیح ابوالحسن شعرانی/ ۲۶۳، ۲۷۸.
۸۹. خسرونامه/ ۲۵۱.
۹۰. همان/ ۲۴۷.
۹۱. منطق الطیر، فریدالدین عطار، تصحیح حمید حمید، مقدمه.
۹۲. مظهر المعانی، فریدالدین عطار/ ۲۴۷.
۹۳. خسرونامه، فریدالدین عطار، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری/ ۲۴.
۹۴. اشک خون، احمد احمدی بیرجندی/ ۲۷-۲۸.
۹۵. منطق الطیر، به تصحیح محمدجواد مشکور/ ۱۵۹.
۹۶. همان/ ۱۳.
۹۷. دیوان سراج الدین قمری آملی، به اهتمام بدالله شکری/ ۱۷۷، معین.
۹۸. همان/ ۱۷۷.

۹۹. شهیدان راه فضیلت، علامه امینی، ترجمه ف، ج/ ۱۲۳.
۱۰۰. دیوان کمال الدین اسماعیل، به اهتمام بحر العلوم/ ۷، مقدمه.
۱۰۱. همان/ ۶۲۸.
۱۰۲. همان/ ۶۳۹.
۱۰۳. مثنوی معنوی، محمد مولوی، به اهتمام وینولد نیکلسون، دفتر چهارم/ ۴۲۵.
۱۰۴. کلیات دیوان شمس، تصحیح محمد عباسی/ ۱۱۰۱۷ غزلیات شمس/ ۵۲۳.
۱۰۵. کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی/ ۲۴۰، جاویدان.
۱۰۶. دیوان سیف الدین فرغانی، به کرش ذبیح الله صفا، ج/ ۱/ ۱۷۶.
۱۰۷. دیوان سلطان ولد/ ۱۲۲، ۴۳۱.
۱۰۸. دیوان علاءالدوله سمنانی، به اهتمام عبدالرفیع حقیقت/ ۲۷، ۲۸۱.
۱۰۹. کلیات اوحدی، به تصحیح سعید نفیسی، مقدمه به نقل از مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری.
۱۱۰. همان/ ۴۸۹.
۱۱۱. دیوان خواجه کرمانی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری/ ۵۷۱، ۵۷۲.
۱۱۲. همان/ ۱۰۳.
۱۱۳. دیوان ابن یمن، به اهتمام حسین بن علی باستانی راد/ ۴۸۵.
۱۱۴. همان/ ۳۹.
۱۱۵. دیوان محتشم کاشانی/ ۱۴۱، ۱۴۴، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۱۰.
۱۱۶. ریحانه الادب، ج/ ۵/ ۲۲۶-۲۲۷.
۱۱۷. تاریخ ادبیات ایران، دکتر صفا، ج/ ۵/ ۷۹۴.
۱۱۸. هدیه الاحباب، محدث قمی/ ۲۵۲، امیرکبیر.
۱۱۹. شورش در خلق عالم، درگاهی، انواری و طالعی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.